

A-۴۲

س

اسرار فعالیت‌های ضد ایرانی در خارج از کشور

گزارشی کوتاه از ۱۵ سال
تلاش دشمنان ایران و
گروه‌های مختلفی که بوجود آوردند.....

کتابخانه و موزه

سازمان اسناد و کتابخانه ملی

جمهوری اسلامی ایران

0464 آرشیو اسناد و پیشینه های ایران - بون

Archiv für Forschung und Dokumentation Iran e.V.

AFDI Gellertstr. 22 1000 Berlin 99 1991 100 1991

مقدمه

شاید کیفیت فعالیت کنفدراسیون دانشجویان آنچنان که باید برای طبقات مردم ایران بویژه دانش آموزان و دانشجویان و کسانی که در خارج بتحصول اشتغال دارند روشن نشده است.

اما خوانندگان عزیز با مطالعه گزارش زیر در خواهند یافت که کنفدراسیون مجمعی است که در آن بدآموزی‌هایی از قبیل ترور، تخریب، جاسوسی و فعالیت‌های ضد میهنی تحریکات علیه رژیم و حتی سرعت و جعل و جرائم عمومی دیگر بافرااد تعلیم داده میشود.

آنچه که در قالب این سازمان معنی و مفهوم ندارد همانا تلاش صنفی و یار فاهی در زمینه امور تحصیلی دانشجویان است.

در صورتی که اساس و آرمان حقیقی کنفدراسیون تامین نیازهای دانشجویان بوده است. اسرار پیوندهای کنفدراسیون و کیفیت ایجاد آن و خدماتی که به ارتجاع و کمونیزم بین‌المللی می‌نماید ذیلاً يك گزارش مستند و مستدل از نظر خوانندگان می‌گذرد. بطوریکه پس از خواندن این گزارش ماهیت واقعی کنفدراسیون و عناصر و سیاست‌هایی که آنرا تشکیل داده و حمایت میکند روشن میگردد.

در باره چگونگی تشکیل کنفدراسیون دانشجویان و محصلین ایرانی در خارج از کشور بصورت يك تشکیلات جبهه‌ای ابتدا بوسیله حزب توده بوجود آمده و اینك عرصه فعالیت‌های کمونیستی شده است.

در ابتدای امر درباره علت وجودی کنفدراسیون اینطور ادعا شده بود که سازمان مزبور يك تشکیلات صرفاً صنفی است که برای رسیدگی به مسائل دانشجویی و حل مشکلات گوناگون دانشجویان ایرانی در خارج از کشور بوجود آمده است. ولی واقعیت‌های عینی که ناشی از مجموعه اقدامات و تلاش‌های این سازمان از بدو تاسیس تاکنون بوده، بیانگر این واقعیت است که کنفدراسیون همواره دست به همه اقدامی زده، غیر از آنچه که فعالیت صنفی دانشجویی نام دارد.

جلسات کنفدراسیون و کنگره‌های پی‌در پی آن همیشه عرصه مناقشات گروه‌های مختلف کمونیست بوده است. هر يك از گروه‌های کمونیستی در برآورد میزان نفوذ و توفیق خود در فعالیت‌های کمونیستی نفوذ خود را در کنفدراسیون ملاك ارزیابی قرار داده‌اند و هر يك از آنها کوشیده‌اند تا در کادر کنفدراسیون به تبلیغ بیردازند و برای سازمان خود سربازگیری کنند.

کنفدراسیون دارای سازمانها و کمیته‌های متعددی است که اگر چه برخی از آنها بظاهر نامی متناسب با فعالیت‌های صنفی بر خود گذارده‌اند، ولی واقعیت‌های عملی آنها نشان دهنده کوشش در جهت تحقق هدف‌های یکی از گروه‌های کمونیستی بوده است. فی‌المثل «کمیته دفاع از زندانیان سیاسی» که دارای ارگان تبلیغاتی و انتشاراتی نیز میباشد، همیشه با همدستی کامل با کمونیست‌ها، از تروریست‌ها جاسوسان و خرابکاران که بدست عدالت افتاده‌اند، حمایت کرده است.

روابط غیر صنفی کنفدراسیون آنقدر رسوا کننده بوده که حتی حزب توده را هم به اعتراض برانگیخته است.

روزنامه مردم ارگان حزب توده در اسفند ماه ۱۳۴۵ شمسی برابر با مارس ۱۹۶۷ در مقاله‌ای زیر عنوان «فعالیت سازمان مرکزی جاسوسی امریکا در جنبش‌های دانشجویی» مطالب مشروحی نوشته و با اشاره به خبر منتشر شده در مجله امریکائی «رامپارتز» مسئله کمک‌های وسیع «سیا» به سازمانهای دانشجویی امریکا و مالا «کنفرانس بین‌المللی دانشجویان» (کوسک، سازمان بین‌المللی دانشجویی وابسته به غرب) را مطرح و کنفرانس دانشجویان ایرانی را بعثت عضویت در «کنفرانس بین‌المللی دانشجویان» که بطور غیر مستقیم در خدمت سازمانهای جاسوسی امریکا قرار داشته، مورد حمله قرار میدهد و اضافه میکند:

«کنفرانس یون در واقع بدون رعایت افکار عمومی اکثریت دانشجویان بعضویت «کوسک» درآمده و کسانی کوشیده و میکوشند که همچنان پیوند کنفرانس یون را با «کوسک» حفظ کنند و محکمتر سازند و حتی کوشیده‌اند منشور ارتجاعی «کوسک» را به کنفرانس یون بقبولانند. کنفرانس یون از «کوسک» کمک مالی میگرفته است...»

این مقاله حزب توده و جنجالهایی که بدنبال آن برپا ساخت، سرانجام سبب شد که کنفرانس یون از «کنفرانس بین‌المللی دانشجویان» خارج و در سال ۱۹۶۷ بصورت عضو وابسته در «اتحادیه بین‌المللی دانشجویان» ای-یو-اس (سازمان جبهه‌ای کمونیستی تحت نفوذ شوروی) در آمد.

بدین ترتیب حتی حزب توده نیز به رسوائی انحراف کنفرانس یون از موضع يك سازمان صنفی دانشجویی، اعتراف کرد.

در سالهای بعد بر خلاف گذشته فعالیت‌های مارکسیستی در سطح کنفرانس یون علنی‌تر شد و اگر تا سالهای ۶۸-۱۹۶۷ سعی در حفظ ظاهر میشد، از این زمان بی‌عد حتی ظواهر هم مراعات نشد.

با چنین وضعیتی بود که کمونیست‌ها آزادانه‌تر در عرصه کنفرانس یون به رقابت‌های مسلکی و اعمال نفوذهای تاکتیکی پرداختند. در جریان برگزاری کنگره‌های کنفرانس یون و برای انتخاب هیئت دبیران (کادر رهبری)، همیشه رقابت‌های سختی بین گروه‌های کمونیست وجود داشته است و بعضاً بوضوح دیده شده که دو گروه مخالف برای در اقلیت قرار دادن گروه مخالف سوم در رابطه با انتخابات هیئت دبیران کنفرانس یون، موقتا با یکدیگر ائتلاف کرده‌اند تا بتوانند با اشغال مواضع رهبری ابتکار عمل بیشتری در جهت دادن به اقدامات بعدی کنفرانس یون، در دست داشته باشند.

کنفرانس یون که در واقع بصورت يك سازمان مختلط مرکب از کمونیست‌ها و جبهه ملی‌های کمونیست شده، فعالیت میکند، هیچگاه تلاش صنفی نداشته است.

این سازمان طی دو سال اخیر عملاً به اقدامات مخرب و مشارکت در کوشش‌های تروریستی دست زده و اعضای آن در ماجراهای مختلفی از قبیل حمله به نمایندگی‌های شاهنشاهی و سرقت پول، اثاثیه و مدارک نمایندگی‌ها مبادرت کرده و بعد در سطح وسیعی نتیجه اقدامات خرابکارانه خود را مبارزات آزادیخواهانه علیه حکومت ایران قلمداد کرده‌اند. کار مناقشه و رقابت دستجات کمونیست سرانجام کنفرانس یون فعلی را به ورطه اضمحلال کشانده و هر گروه میکوشد تا با بسط نفوذ خود از این تشکیلات در حال

اضمحلال، سازمان تازه‌ای زیر عنوان «کنفدراسیون» که تابع بی‌چون و چرای نظریاتش باشد بصورت عامل اجرایی مقاصد خود بسازد، بنحوی که در سال ۱۹۷۶ دو کنگره از طرف گروه‌های مختلف تحت عنوان «کنگره کنفدراسیون» در آلمان فنرال تشکیل شده که یکی از این کنگره‌ها توسط جناح مارکسیست شده جبهه ملی و کنگره دیگر بابتکار سازمان انقلابی حزب توده بوده است.

کمونیست‌های ایرانی مقیم امریکا هم با تشکیل سه کنگره مختلف یکی توسط «سازمان انقلابیون کمونیست»، دیگری بابتکار «سازمان انقلابی حزب توده» و سومی تحت سازماندهی «جبهه ملی» تشکیل داده و اگر چه عنوان کرده‌اند که این کنگره‌ها در قالب سازمان دانشجویان ایرانی در امریکا ترتیب داده شده، معیناً کوشش بر آن بوده تا هر يك بتواند ابتکار عمل را در ایجاد زمینه‌های مقدماتی تاسیس کنفدراسیون جدیدی فراهم آورد.

علاوه بر این کوشش‌ها، حزب توده هم برای آنکه در این روند از دیگران عقب نماند، «سازمان جوانان و دانشجویان دمکرات ایران» را پایه‌گذاری کرده و تلاش دامنه‌داری بعمل می‌آورد. اما این سازمان را جانشین کنفدراسیون کونی محصلین و دانشجویان ایرانی در خارج از کشور نماید.

يك نگاه بیطرفانه به فعالیت‌های عناصری که خود را «اپوزیسیون» حکومت ایران معرفی میکنند این واقعیت را نشان میدهد که این عده گرچه در گروههای متنوع و زیر عناوین متنوع، ابراز وجود میکنند- ولی درحقیقت از يك منشا ریشه گرفته و بلندگوها و عوامل تبلیغاتی و اعمال نظر توسعه طلبانه و تجاوز کارانه سیاستهای خارجی معینی هستند که زیر ماسک‌های بظاهر موجه، میکوشند تا راه نیل بمقاصد بیگانگان را هموار کنند و بااستثنای عوامل معدودی که عوامل اطلاعاتی و سیاسی و اقتصادی پاره‌ای محافل طمع کار غربی هستند، اکثریت قریب باتفاق آنها را میتوان در کادر کمونیزم جهانی یافت.

حزب توده چگونه تاسیس شد؟

حزب توده مرحله تکامل یافته تشکل کمونیستهای ایرانی را نشان میدهد که از دوران پراشوب و اواخر سلسله قاجاریه و اوضاع مغشوش ناشی از جنگ جهانی اول همواره کوشیده بودند تا در جامعه ایران بقدرت برسند ولی شیوه تفکر ملی و مذهب ایرانیان هیچگاه به اندیشه مارکسیستی مجال رشد و توسعه نداده بود.

جنگ جهانی دوم، اشغال ایران توسط نیروهای مسلح متفقین، ناامنی، حضور نیروهای بیگانه در کشور و اضطراب عمومی بر اثر عوامل نامطلوب ناشی از سرایت جنگ بایران، نوعی بهتزدگی و اغتشاش فکری را بطور موقت بر جامعه ایران مستولی ساخته بود. کمونیستها که نشان داده‌اند سازمان دهندگانی مجرب و تبلیغات گرانی کهنه کار هستند، موقعیت را برای بهره‌برداری مناسب یافته و باشعارهای عوامفریبانه قدم بمیدان فعالیت گذاردند.

حاصل توطئه‌گریهای سریع کمونیستها تاسیس حزب کمونیستی توده ایران در سال ۱۹۴۱ بود. آن روزها حزب توده همان شعارهایی را میداد که بلشویکها در روسیه قبل از انقلاب اکبر راجع به جنگ میدادند و سران حزب توده ماهرانه بجذب گروهها و طبقات مختلف بسوی تشکیلات خود پرداخته بودند. آنها خیلی زود و شاید در مدتی کمتر از دو سال توانستند تعداد زیادی از مردم از جمله دانشجویان، کارگران و کارمندان دولت را در سازمان‌های اصلی و جنبی حزب متشکل کنند.

انشعاب در حزب توده

گردانندگان حزب توده خیلی زود ماسکهای خود را بکنار زدند و شروع به اجرای مأموریت واقعی خود یعنی هموار کردن راه برای تسلط کمونیزم جهانی بر جامعه ایران کردند. جلوه‌های آشکار این تلاش در فعالیت‌های تبلیغاتی، تظاهرات و اعتصابات گسترده حزب بمنظور تسلیم دولت ایران به واگذاری امتیاز اکتشاف و استخراج منابع نفتی شمال ایران به شورویها همکاریهای موثر سازمانهای حزب توده با نیروهای نظامی شوروی در استانهای شمالی ایران و بالاخره کوششهای کمونیستها در تجزیه و جداسازی استانهای آذربایجان و کردستان از ایران و تسلط نظام کمونیستی، بر این مناطق ایران بروز کرد. این حوادث و جلوه‌های گوناگون دیگر تلاش کمونیستها که نشان‌دهنده سرسپردگی آشکار آنها به سیاستهای بیگانه بود، بتدریج قشرهای مختلف اجتماعی را نسبت به توطئه خطرناک کمونیزم جهانی بیدار و هشیار کرد و نتیجه مستقیم این هوشیاری علاوه بر امتناع گروههای کثیری بعضویت در حزب توده و تشکیل سازمانهای ملی ضد کمونیست، خارج شدن دسته دسته از صفوف حزبی بود و سرانجام بواقعه انشعاب ۱۹۴۷ در این حزب وجدا شدن بخش اعظم اعضاء و گروه موثری از کادر رهبری از تشکیلات حزب توده منجر گردید.

شکست حزب توده سران و گردانندگان حزب مورد بحث را بفکر چاره موثر انداخت. کمونیستها در بررسیهای خود باین نتیجه رسیدند که شکست آنها در جامعه ایران ناشی از دو عامل بنیادی است. عامل بنیادی اول اعتقادات ملی مردم، منبعث از نظام شاهنشاهی و وجود شخص شاه بعنوان عالیترین جلوه گاه این اندیشه و عامل دوم استحکام میانی اعتقادی مردم نسبت به آئین دین مقدس اسلام میشود. این نتیجه گیری ها کمونیستها را بفکر طرح توطئه های تاکتیکی تازه انداخت و آنان را متوجه کرد که موثرترین و شاید تنها عامل مقابله کننده با توطئه های آنان، شخص شاه بعنوان مظهر موجودیت و وحدت ملی ایران است. بهمین مناسبت بود که طرح توطئه ترور شاهنشاه را تنظیم و توسط یکی از عوامل تروریست خود در چهار فوریه ۱۹۴۹ اجرا کردند.

خوشبختانه این توطئه باناکامی کمونیستها مواجه شد و افکار عمومی را بشدت علیه کمونیستها و توطئه های حزب توده برانگیخت تا جائیکه افکار عمومی، دولت و مجلس شورای ملی ایران را مجبور به منحل نمودن حزب توده ساخت.

نفوذ در نیروهای مسلح

حزب توده به تدارك توطئه دیگری پرداخت. توطئه جدید، نفوذ در نیروهای مسلح ایران و سرانجام زمینه چینی شورش نظامیان برضد حکومت قانونی بود. رهبری حزب منحل توده در تعقیب این هدف کوشش وسیعی بعمل آورد، ولی تا سال ۱۹۵۰ توفیق قابل توجهی حاصل نکرد. در اوائل سال ۱۹۵۱ مسئله نفت باردیگر التهابی در جامعه ایران بدنبال آورد و احساسات عمومی در رابطه با ملی شدن صنعت نفت ایران که رهبری آن با شاهنشاه بوده بشدت تهییج شده بود. در این شرایط علاوه بر کمونیستها، نمایندگان سیاستهای نیرومند خارجی دیگر نیز دست اندر کار تحریک قدرت ایران بودند. محمد مصدق که در جنجال نفت به نخست وزیری رسیده بود، رویه خود را کامیابی پیش گرفت و با استفاده از اختیارات قانونی خود کوشش کرد که زمینه را برای اعمد اغراض آن جناح از سیاستهای خارجی که خود عامل آن بود، فراهم سازد. اقدامات مصدق باردیگر بتدریج آرامش اجتماعی را درهم ریخت و کمونیستها با اغتمام فرصت مجدداً بتلاش پرداختند وزیر کانه از احساسات تهییج شده عمومی استفاده کرده و به ترتیب دادن میتینگها و تظاهرات خیابانی مختلف دست زدند. اوضاع ناآرام که آن زمان باردیگر گروههای مختلف اجتماعی را متأثر کرده بود و قشرهایی از نظامیان جوان هم که بر اثر اقدامات حکومت مصدق ناراضی شده بودند، آمادگی تأثیر پذیری یافتند. کمونیستها از این موقعیت بهره برداری و طی سه سال توانستند شبکه ای متشکل از حدود ۶۰۰ نفر از افسران جوان را زیر عنوان «سازمان نظامی حزب توده ایران» بوجود آورند.

در تابستان سال ۱۹۵۳ ملت ایران که از هرج و مرج داخلی و خود کامیگی های مصدق و عوامل او بجان آمده بودند، با قیام عمومی خود بساط مصدق را درهم پیچیدند و بروشنی اعتقادات عمیق خود را به نظام شاهنشاهی ابراز نمودند.

فرار از ایران

در این زمان هسته های مخفی کمونیستی با همکاریهای داوطلبانه مردم، یکی بعد از دیگری شناخته و برچیده شد و سرانجام نیز از اسرار سازمان مخفی نظامیان عضو حزب مذکور پرده برداشته شد و بدین ترتیب يك توطئه دیگر کمونیستها خنثی گردید. بقایای کادر رهبری حزب منحل توده، با کمک دستوردهندگان خارجی خود مخفیانه از ایران گریختند و

بکشورهای کمونیستی پناه بردند و بعده دیگری از رهبرانی که قبلاً فرار کرده بودند، پیوستند و به مطالعه اوضاع پرداختند.

حاصل این مطالعات، کمونیستها را به اتخاذ دو خط مشی مشخص وادار کرد. خط مشی اول نفوذ در بین جوانان و اغفال و متعاقباً تربیت آنان برای آینده بود که در ورای این اقدام آنها میتوانستند به يك كوشش توسعه شبکه‌های کمونیستی و فعالیت درازمدت بپردازند و در کنار این اقدام، ضمناً جریان تبلیغاتی علیه حکومت ایران را در خارج از کشور زنده نگاه دارند. حاصل این تلاشها بعدها به تشکیل سازمانی بنام «کنفدراسیون محصلین و دانشجویان ایرانی در خارج از کشور» و پیدایش گروه‌های متعدد کمونیستی مرکب از جوانان ایرانی انجامید.

شیوه دوم آن بود که کمونیستها در بررسیهای اجتماعی خود نسبت به مسائل ایران و علل شکست خویش در مراحل مختلف فعالیت، نتیجه‌گیری کرده بودند که علاوه بر جنبه‌های اعتقادات ملی، عامل مذهب نیز از موانع عمده فعالیت‌های کمونیستی در ایران است.

تأسیس رادیو پیک ایران

اولین اقدام کمونیستها در این زمینه، تأسیس يك فرستنده تبلیغاتی قوی به نام «رادیو پیک ایران» بود. بموازات آغاز فعالیت تبلیغاتی این رادیو، فرستنده دیگری بنام «رادیو صدای ملی ایران» با برنامه‌های تبلیغاتی کمونیستی بزبان فارسی فعالیت خود را شروع کرد. در این زمان در بعضی از کشورهای اروپای غربی و ایالات متحده امریکا تعدادی حدود ۲۰ هزار نفر دانشجوی ایرانی سرگرم تحصیل بودند. تعداد بسیار کمی از این دانشجویان در کشورها یا شهرهای محل تحصیل خود به انگیزه ایرانی بودن، محافل و انجمن‌های پراکنده‌ای تشکیل داده بودند و این محافل و انجمنها تا آن زمان عاری از جنبه‌های سیاسی و بدور از تحریکات مستقیم کمونیستها مانده بود.

قدم دوم تلاشهای کمونیستها در رابطه با ایرانیان مقیم خارج از کشور، نفوذ در انجمنها و محافل دانشجویی و سازمان دادن انجمن‌های مزبور و ترغیب دانشجویان ایرانی برای پیوستن باین انجمنها بود. نحوه عمل کمونیستها برای جذب جوانان بانجمنهای مورد بحث با مهارت و زیرکی خاصی انجام میگردد و اکثراً جوانها به بهانه‌های بظاهر صنفی و جشنها بمناسبتهای مختلف، اجرای برنامه‌های هنری و امثال آن، باین محافل کشیده میشدند. باین ترتیب، جوانان و دانشجویان ایرانی را در بدو امر در پوشش‌های کاملاً غیرسیاسی متشکل کردند و از ترکیب انجمنهای دانشجویی هر کشور فدراسیونی بنام دانشجویان همان کشور بوجود آوردند. این فعالیت کمونیستها سرانجام در سال ۱۹۶۰ منجر به برقراری هماهنگی بین فدراسیون‌های دانشجویی ایرانی که در این هنگام بطور نسبی بفعالیت‌های سیاسی کشانیده شده بودند، گردید و يك سازمان جبهه‌ای وسیع کمونیستی زیر عنوان «کنفدراسیون محصلین و دانشجویان ایرانی مقیم خارج از کشور» ایجاد شد.

انقلاب شاه و ملت

پس از آنکه به هرج و مرج‌های داخلی ناشی از جنگ جهانی دوم و توطئه‌های گوناگون کمونیستها در داخل ایران خاتمه داده شد از جانب رهبری مملکت انقلاب شاه و ملت با

بیشنهاد شاهنشاه و تصویب همه ملت ایران بمرحله اجرا درآمد. آغاز انقلاب برخی از اقشار منفعت باخته و بخصوص مالکان بزرگ، قشری از روحانیون مرتجع و دلالان و واسطه‌های بازار را بمقاومت مقابل انقلاب اجتماعی ایران برانگیخت.

جبهه ملی، محل سر باز گیری کمونیست‌ها!

از سوی دیگر، جمعی از هواداران مصدق هم گردهم آمده و در داخل کشور به يك سلسله اقدامات آشوبگرانه دست زدند. انعکاس اقدامات این گروه‌ها که منبعث از ایده‌های ارتجاعی و فئودالیستی بود، بوسیله کمونیست‌های ایرانی مقیم خارج از کشور بصورت «اقدامات انقلابی و مترقیانه ایرانیان در مقابل حکومت» معرفی و از آن مستمسک‌های فریبنده تبلیغاتی ساخته شد. فرزندان زمینداران بزرگ و وابستگان به قشرهای ارتجاعی دیگر که در خارج از کشور بسر میبردند، بتحریر چندتن از هواداران و دستیاران سابق مصدق که بعد از سقوط او به اروپا و آمریکا رفته و در آنجا زندگی میکردند، گردهم آمده و تشکیلاتی زیر عنوان «جبهه ملی ایران در خارج از کشور» بوجود آوردند و ترکیب اعضای این سازمان از دو جناح مذهبی مرتجع و فرزندان فئودالها تشکیل میشد و ضمناً دو نشریه زیر عنوان «باختر امروز» و «ایران آزاد» بعنوان ارگان‌های تبلیغاتی این جبهه در اروپا و آمریکا شروع بفعالیت کردند. علاوه بر کنفرانسیون تشکیلات جدید «جبهه ملی» نیز بصورت يك سازمان جبهه‌ای دیگر آماج تبلیغات و محل سر باز گیری کمونیست‌ها شد.

مشکلات در داخل تشکیلات

کمونیست‌های ایرانی که با تشکیل کنفرانسیون و تاسیس فرستنده‌های رادیوئی بزعم خود زمینه‌های مناسب را از جهت تعقیب هدف‌های خود فراهم کرده بودند، از داخل تشکیلات خود با مشکلات فراوانی روبرو شدند.

این مشکلات متأثر از عوامل متعددی بود. عامل اساسی، جاه‌طلبی‌های معمرین و اعمال رویه‌های دیکتاتوری بوسیله رهبران حزب منحل‌توده و برخورد توأم با عصیان قشرهای جوانتر با نحوه رهبری بود. از طرف دیگر بین رهبران قدیمی حزب نیز برای جلب توجه بیشتر گردانندگان کمونیسم بین‌المللی و باصطلاح خوش خدمتی بیشتر به اربابان خود تضادهائی بروز کرده بود و حاصل این تضادها، تشکیلات سازمان یافته کمونیست‌ها را از درون رو به اضمحلال میبرد. گروه‌های مختلف العقیده در درون تشکیلات کمونیست‌های ایرانی اختلافات خود را زیر پوشش اختلافات مسلکی و ایدئولوژیک عنوان میکردند و با زبان ایدئولوژیک یکدیگر را «اوپورتونیست» و «رویزیونیست» میخواندند.

اختلافات نظر موجود بین کمونیست‌های ایرانی که بیشتر ناشی از جاه‌طلبی و بهر برداری آنها از فرصت‌ها بود، تا جنبه‌های مسلکی، بالاخره منجر به بروز دو دستگی و انشعاب گردید کمونیست‌های ایرانی را هم از جهت سیر تاریخی و هم از نظر نوع برداشتها و مستمسک‌هائی که هر کدام در توجیه نظریات خود بدان متوسل شده‌اند، مورد مطالعه قرار داد، لازم است در اینجا توضیح مختصری داده شود.

گردانندگان حزب منحل‌توده که پس از شکست از ایران گریخته بودند تا سال ۱۹۵۹ عملاً اقدامات موثری بعمل نیاورده و کارهای آنها عموماً اقداماتی از قبیل تشکیل جلسات

و بحث و مطالعه پیرامون «علل شکست» و امثال آن بود. افرادی که در سطوح پایین‌تر حزبی قرار داشتند، نسبت به سیاست صبر و انتظار رهبران حزب معترض بودند. سرانجام گردانندگان حزب که ادامه سکوت و بی‌حرکی مورد اشاره را تهدیدی برای رویگردانی اعضای باقیمانده می‌دیدند، به تکاپو افتادند و بالاخره در سال ۱۹۵۹ جلسه‌ای تشکیل دادند که این جلسه در میان کمونیستهای ایرانی به «پلنوم چهارم وسیع» معروف شد. در این جلسه که باجنجال فراوان شرکت کنندگان توأم بود، اگرچه بطور صریح بعملیات مسلحانه برای از میان برداشتن رژیم قانونی ایران اشاره نشده بود، معیناً انعطاف‌پذیری در شیوه‌های فرمول‌بندی شده «مارکسیسم ارتودوکس» بطور ضمنی تأیید شده و گروه‌ها و اقشاریکه بزعم کمونیست‌ها بالقوه می‌توانستند در مسیر مبارزه مسلحانه قرار گیرند، بعنوان نیروهای بالقوه انقلابی شناخته شدند. مصوبات این جلسه اگرچه تخیلی و بدون توجه و حتی کاملاً بی‌ارتباط به واقعیات درون جامعه ایران بود، معیناً بسیاری از شرکت‌کنندگان در جلسه را موقتاً آرام ساخت. رهبری حزب منحل‌شده از آن پس دست بفعالیتهای گسترده‌ای زد که تشکیل رادیو بیگ ایران، انتشار نشریات تئوریک و تدارک تشکیل کنفدراسیون محصلین و دانشجویان ایرانی مقیم خارج از کشور، از آن جمله بود. تا این زمان اختلافات مسلکی بین چین و شوروی علنی نشده بود. دو قطب بزرگ کمونیزم بین‌الملل، در خفا و بطور غیررسمی به تخطئه یکدیگر مشغول بودند. اطلاعات مربوط باین منازعات بشدت سانسور میشد و از افشاء آن در جهان آزاد جلوگیری بعمل می‌آمد. برخی گزارشات پراکنده حکایت از وقوع ماجراهائی در پشت پرده داشت و کمونیستهای جوامع مختلف نسبت به آینده اوضاع دچار سردرگمی بودند. در میان کمونیستهای ایرانی اختلاف‌نظرهائی وجود داشت، اما در محدوده مخالف خوانیهای شفاهی و انتقادات پراکنده صورت می‌گرفت.

فضای سرد تهران - مسکو

در این دوران روابط تهران - مسکو در فضای سردی جریان داشت و گفتارهای تبلیغاتی نسبتاً تندی که از فرستنده‌های ایران و شوروی در رابطه با سیاست دو کشور پخش میشد، جلوه‌های بارز سردی این روابط بود. در اواخر تابستان ۱۹۶۱ روابط سیاسی ایران و شوروی بهبود یافت و گفتارهای تبلیغاتی متوقف و بر اثر آن پشتیبانی شورویها از حزب منحل‌شده توده ظاهراً کاهش یافت. اختلافات یکن و مسکو علنی‌تر شد و کارشناسان شوروی بتدریج چین را ترك کردند و در سال ۱۹۶۲ اخبار مربوط به اختلافات ایدئولوژیک در دنیای کمونیزم، پهنه جراید را فرا گرفت. در این مرحله بود که اوج تضادها و اختلاف‌نظرهائی درونی تشکیلات کمونیستهای ایرانی آشکار گردید.

حزب توده که کمکهای خود را مستقیماً از شوروی و کشورهای اقمار (بویژه آلمان شرقی و بلغارستان) دریافت مینمود و از نظر محل استقرار و بودجه زیر حمایت آنها قرار داشت، کماکان در موضع طرفداری از شوروی باقی ماند. کمونیستهای انشعابی که در کشورهای اروپای غربی و آمریکا مستقر بودند، در مقابل حزب توده و نظریات کمونیزم مسکو، موضع گرفته و بطور پراکنده شروع به برقراری ارتباطات و انجام فعالیت‌هائی نمودند. حزب توده با این وضعیت در حالیکه در کنار خود بقایای متواری فرقه دمکرات آذربایجان (در فاصله سالهای ۴۶ - ۱۹۴۵) يك سازمان کمونیستی زیر حمایت مسلحانه نیروهای

اشغالگر شوروی در آذربایجان ایران تشکیل و با حمایت شورویها زمینه‌های جداسازی آذربایجان را از ایران فراهم ساخته بودند که کوششهای آنها بوسیله ارتش شاهنشاهی و با همکاری مردم آذربایجان درهم شکسته شده و گروهی از سران و فعالین این سازمان کمونیستی به شوروی گریختند) را داشت، متحداً با افراد مزبور، جناح کمونیستهای ایرانی طرفدار شوروی را تشکیل میداد و کماکان در اروپای شرقی و شوروی باقی ماند. حزب توده با دنباله روی مطلق از شوروی بکلی اعتبار خود را در میان ایرانیان مقیم خارج از کشور و بخصوص کنفدراسیون که خود بوجود آورنده آن بود، از دست داد و طبیعی است که در داخل کشور نیز بمراتب بی‌اعتبارتر از گذشته شد.

در این زمان دسته‌دسته اعضای جوان حزب که اکثراً در اروپای غربی و آمریکا مقیم بودند، از حزب توده خارج شدند و بالاخره در سال ۱۹۶۴ فریلون کشاورز بعنوان یکی از رهبران حزب و بدنال او دونفر دیگر از اعضای کمیته مرکزی و یکی از مشاوران کمیته اجرائی متعاقب انتقادات شدیدی که از رهبری حزب بعمل آوردند، از آن خارج شدند.

حزب توده و تیمور بختیار

بقایای حزب توده علیرغم از دست دادن کلیه مواضع خود، درحالیکه کماکان زیر چتر حمایت شوروی و برخی دیگر از ممالک اروپای شرقی قرار داشت، مدتی را با بهتزدگی ناظر اوضاع بود و ضمناً به بررسی زمینه‌های شروع فعالیت دوباره دست زد. در سال ۱۹۶۹ حزب توده برآن شد از امکانات تیمور بختیار یکی از مالکین بزرگ که درجهت مخالفت با انقلاب شاه و ملت در خارج از کشور و با حمایت سیاستهای خارجی فعالیتهائی را علیه ایران شروع کرده و در عراق و با کمک حکومت این کشور اقداماتی بعمل می‌آورد، بهره‌برداری کند. در اجرای این نظر بود که ضمن اعزام نمایندگان بعراق برای مذاکره با بختیار و تامین زمینه‌های ائتلاف، به شبکه‌هایی که در داخل کشور داشت دستور داد تا با بختیار رابطه برقرار کنند و بصورت عوامل اجرائی او در داخل ایران فعالیت نمایند.

برسر همکاری با بختیار و اینکه او در زمان تصدی فرماندار نظامی تهران با کمونیستها مبارزات شدیدی بعمل آورده بود، اختلاف نظرهایی در میان اعضای حزب منحل توده بروز کرد و سرانجام هم با کشته‌شدن بختیار در عراق مسئله همکاری با وی منتفی گردید ولی قبل از این واقعه يك شاخه از کمونیستهای ایرانی وابسته بحزب منحل توده، عملاً در رابطه با بختیار قرار گرفته و همکاریها و کمکهای متقابل با او بعمل آورده بودند.

حمایت از جناحهای افراطی مذهبی

بعد از کشته شدن بختیار، حزب توده که در رابطه‌ی صمیمانه‌ای با حزب کمونیست عراق قرار داشت و ضمناً در آن زمان (۱۹۷۰) روابط سیاسی ایران و عراق شدیداً تیره بود، با اعزام یکی از عوامل خود بنام محمود پناهیان بعراق نقش جاننشین بختیار را در رابطه با فعالیتهای ضد ایرانی بعهدہ گرفت.

در این زمان در ایران يك سلسله کوشش‌های تروریستی شروع شده بود. حزب توده و در ارگانهای تبلیغاتی آن در چنین شرایطی فعالیتهای همه جانبه‌ای را در دوجبهت آغاز نمود. جهت اول آن بود که از طریق رادیو پیک ایران و نشریات دیگر مزورانه دست به حمایت از جناحهای افراطی مذهبی و تأیید کوششهای تروریستی گروه مارکسیستهای اسلامی زد گروه مارکسیستهای اسلامی يك گروه تروریستی است که با ترکیب تعدادی از

کمونستهای سابق و جناح‌های افراطی مذهبی از سال ۱۹۶۷ مخفیانه در ایران بوجود آمد و اعضای آن با سازمان آزادیبخش فلسطین در تماس قرار گرفتند و دوره‌های عملیات تروریستی را در پایگاه‌های فلسطینی گذراندند. این عده سپس در سال ۱۹۷۰ تعدادی اسلحه و مهمات از فلسطینی‌ها دریافت و بایران آوردند. گروه مارکسیستهای اسلامی از سال ۱۹۷۱ دست به يك سلسله اقدامات تروریستی گسترده در ایران زدند و طی آن ۶ نفر از افسران و مستشاران نظامی و غیر نظامیان آمریکائی مقیم ایران را ترور کردند. آنها همچنین مقدمات چند ترور اتباع آمریکائی را فراهم کرده بودند که بعلت کشف بموقع توطئه‌های آنها در اجرای طرح‌هایشان ناکام ماندند. وحید افراخته مسئول دسته ترور این گروه پس از بازداشت به موضوع ترور دونفر از افسران آمریکائی به اسامی سرهنگ ترنز و سرهنگ شفر اشاره و افزود: «وقتی این دو افسر را ترور کردیم و کیف حاوی مواد منفجره را که از پیش آماده نموده بودیم بجای کیف دستی آنها در اتومبیلشان گذاریم، کیف دستی افسران کشته شده را که حاوی يك سلسله مدارك بود باخود بردیم. اسناد داخل این کیف بعداً بفرانسه فرستاده شد تا در آنجا از طریق رابطینی که داشتیم در اختیار سفارت شوروی گذارده شود.»

حزب توده در عراق و در اروپا بموازات تبلیغاتی که در تأیید اقدامات تروریستهای عضو گروه مارکسیست‌های اسلامی بعمل می‌آورد، با نمایندگان این گروه که در فرانسه بودند، نیز تماس برقرار کرده و میکوشید تا آنها را به تشکیلات خود ملحق سازد که البته کوششهای حزب توده در این راه به نتیجه مطلوبی نرسید. در عین حال حزب توده از طریق رادیو پیک ایران به تأیید اقدامات و تلاشهای اقشار مرتجع و متعصب مذهبی می‌پرداخت و بزعم خود کوشش داشت تا از این طریق جناحهای مخالف رژیم ایران را باصطلاح زیر چتر حمایتی خود درآورد. جهت‌گیری دیگر حزب توده ایجاد پایگاه عراق تحت رهبری محمود پناهیان بود که با پرداخت هزینه‌های سنگینی به تلاش جلب افراد و تربیت آنها برای اقدامات تروریستی در داخل کشور مبادرت می‌نمود. پناهیان بعنوان نماینده کمونستهای ایرانی طرفدار شوروی و حزب توده تا سال ۱۹۷۵ در بغداد به تربیت تروریست و خرابکار و اعزام آنها بداخل ایران مبادرت میکرد و بعداز کنفرانس الجزایر و بهبود روابط ایران و عراق، پناهیان نیز از عراق خارج شد و بشوروی رفت. حزب توده کوششهای خود را درجهات دیگر نیز ادامه داده و طی آن با احزاب کمونیست کوبا، عراق، یونان، ایتالیا، جمهوری دمکراتیک خلق یمن و برخی دیگر از احزاب و جناحهای کمونیست طرفدار شوروی ارتباط برقرار کرده است.

سر سپرده کمونیسم مسکو

لازم به گفتن است که چون حزب توده بمثابه يك سازمان سرسپرده کمونیسم مسکو، اعتبار خود را در میان گروه‌های مختلف و کمونیستهای جوان از دست داده بود از یکسال قبل به کوشش تازه‌ای برای نفوذ در میان جوانان دست زده و اقدام بتشکیل يك سازمان جنی جدید بنام «سازمان جوانان ودانشجویان دمکرات ایران» نموده که سازمان مزبور با انتشار نشریه‌ای بنام «آرمان» ناشر افکار و تعقیب‌کننده نظریات و هدفهای حزب منحل شده می باشد و حزب توده ضمناً کوشش دارد که بجای کنفرانس یون محصلین و دانشجویان ایرانی که از حیطة نفوذش خارج شده، سازمان جوانان و دانشجویان دمکرات ایران را جایگزین

کنفدراسیون سازد.

حزب توده و رهبران آن هزینه‌های سنگین تبلیغاتی و عملیاتی خود را مستقیماً از کمونیسم شوروی و برخی احزاب کمونیست تحت امر حزب کمونیست شوروی دریافت میدارند و در حال حاضر ایرج اسکندری در نقش دبیر اول و نورالدین کیانوری در سمت نفر دوم و مسئول سازمان دادن فعالیت‌های حزب در خارج و داخل ایران فعالیت دارند و نشریات مردم، دنیا و مسائل بین‌المللی و نشریات کمونیستی دیگر را منتشر می‌سازند.

قبلاً اشاره شد که بین گروهها و جناحهای مختلف متشکله کنفدراسیون، يك سلسله رقابتها و اختلافات داخلی پدیدار شده و در نهایت به کنگره‌سازی توسط هر يك از گروهها انجامیده است.

ریشه اختلافها

این اختلافات چیست و ریشه آن در کجاست؟ بی‌تردید ریشه اصلی اختلافات را باید در عوامل اساسی یعنی اولاً جاه‌طلبیهای گردانندگان اصلی گروهها و ثانیاً کوشش هر يك از آنها در تأمین زمینه‌های خدمت بیشتر به اربابان جستجو کرد. در ابتدای کار افراد مشخصی که عموماً کمونیستهای وابسته بحزب منحل توده بودند و خود مأمور تشکیل و تأسیس کنفدراسیون شده بودند، مأموریت خود را اجرا کردند و سالها در مواضع رهبری و دست‌اندر کاری آشکار قرار داشتند. این افراد بعدها در جریان انشعابات و تضادهای داخلی در رابطه با فعالیت‌های کمونیستی از میدان فعالیت علنی خارج و بصورت گردانندگان پشت پرده و عوامل حرفه‌ای به تلاش پرداختند.

همه این عوامل که باصطلاح توهمار کسبیت شده و اکثراً در موضع ضدحزب منحل توده قرار داشتند، با عوامل گرداننده جبهه باصطلاح ملی، متحداً کنفدراسیون را در پشت پرده رهبری میکردند. تا سه سال قبل، وحدت نظر نسبی بین این عناصر وجود داشت. ابتکار عمل معمولاً در دست گردانندگان سازمان انقلابی، جبهه باصطلاح ملی، گروه کادرها و سازمان مارکسیستی-لنینیستی توفان بود. سه سال قبل و بعد از کنگره شانزدهم کنفدراسیون دست‌اندر کاران جبهه باصطلاح ملی، تصمیم گرفتند مهرها و اسناد و مدارک کنفدراسیون را در خانه شخصی یکی از اعضاء نگاهدارند و هر موقع که تحریر نامه یا مهر و امضا آنرا بدلیلی لازم دیدند اقدام کنند. این کوشش جبهه ملی‌ها بمذاق اعضاء سازمان انقلابی و سازمان مارکسیستی-لنینیستی توفان خوش نیامد و اختلاف نظر که ظاهراً بر سر این مسئله کوچک بود و در باطن هر کدام میخواستند «ریاست» را محکمتر داشته و برای خدمت به اربابان از امکانات بیشتری برخوردار باشند، اوج گرفت و تا آنجا پیشرفت که بین پنج نفر اعضاء هیئت دبیران اختلاف نظر علنی شد. سازمان انقلابی حزب منحل توده که ضمن مخالفت شدید با حزب منحل توده، ضمناً با گروه کادرها که دست‌اندر کار شاخه وسیعی از آن مهدی خان بابا تهرانی بود، ضدیت فراوان داشت، دبیران کنفدراسیون را مورد تخطئه قرار داد. اما آن سازمان بدلیل گرفتاریهای داخلی خود و اینکه با مشکلات عدیده‌ای که بعداً بان اشاره خواهد شد، در داخل تشکیلات خود روبرو بود، قادر بانجام فعالیت وسیعی در زمینه تغییر وضعیت کنفدراسیون نبود و مهمترین کاری که کرد، تشکیل و شرکت هواداران خود را در کنگره هفدهم کنفدراسیون تحریم نمود.

حمایت از تروریسم

از جانب دیگر گردانندگان جبهه باصطلاح ملی از يك طرف و مهدی خانباها تهرانی و دارودسته او از طرف دیگر، نه بخاطر جهت صنفی دادن بکارهای کنفدراسیون بلکه صرفاً برای آنکه کنفدراسیون بی چون و چرا حمایتگر همه جانبه گروههای تروریست داخل کشور باشد و بطور مطلق در خدمت تروریسم بین الملل قرار گیرد، کوششهای مشترکی را آغاز و بدون حضور سازمان انقلابی و سازمان مارکسیستی-لنینیستی توفان، کنگره هفدهم کنفدراسیون را تشکیل دادند. باین ترتیب آنچه که در این مرحله پابعرضه وجود گذاشت، کادری بود که در رأس واحدهای کنفدراسیون، بطور درست در خدمت ترویج و حمایت تروریسم قرار گرفت و از همانجا بود که جهت گیری کنفدراسیون در تربیت تروریست مشخص شد و اعضاء آن در هر زمینه ای که توانستند بکوششهای تروریستی دست زدند. مظاهر متعدد این کوششها، حمله به برخی نمایندگیهای شاهنشاهی در ممالک اروپائی و ترور نافرجام يك دیپلمات ایرانی بود.

گردانندگان کنفدراسیون در چنین وضعیتی از طریق مهدی خان بابا تهرانی در رابطه با گروههای تروریست بین المللی قرار گرفته و بتدریج، اعضاء آماده را برای طی دوره های تروریستی نزد گروههای افراطی عرب فلسطینی، یمن جنوبی و لیبی اعزام نمودند و همین افراد بودند که پس از مراجعت در مخفیگاههایی که در ممالک اروپائی و حتی برخی ایالات آمریکا برایشان تدارک شده بود، به آموزش و تربیت دیگر افراد مبادرت نمودند. (یکی از نمونه های قابل ذکر همین افراد شخصی بنام محمد صافی لنگرودی بود که از طریق کنفدراسیون به سازمانهای کمونیست و افراطی عرب اعزام و پس از طی دوره به انگلستان مراجعت و سپس با تهیه اسلحه برای انجام فعالیت های تروریستی بایران فرستاده شد و چندی بعد در ایران حین تدارک زمینه های اجرای طرح های تروریستی شناسائی و دستگیر و برابر رأی دادگاه محکوم به اعدام گردید و بعداً بخشی از گفته های او بمأمورین تحقیق با اطلاع خوانندگان خواهد رسید).

جناحهای دیگر کمونیست از جمله سازمان انقلابی و سازمان مارکسیستی-لنینیستی توفان اگرچه در جریان کنگره هفدهم عرصه را برای رقبا خالی گذاشتند، معیناً به تلاش وسیعی برای تدارک موجبات تشکیل کنگره دیگری مبادرت کردند پی آمد کوششهای مستمر این دو گروه سبب شد که در سال جاری با چند روز اختلاف، بزعم خود کنگره هفدهم کنفدراسیون را در حالیکه دارودسته جبهه ملی و همکاران، کنگره هیجدهم را برگزار کرده بودند، تشکیل دهند.

اینک از جهت آنکه سازمان انقلابی را بهتر بشناسیم به بررسی ماهیت آن میپردازیم

تشکیل سازمان انقلابی حزب توده ایران در خارج از کشور

مقارن سال ۱۹۶۲ که موضوع تضاد احزاب کمونیست چین و شوروی آشکار گردید، این تضاد به اختلافات میان کمونیستهای ایرانی نیز دامن زد و وجوه مشخص تری به آن بخشید. در این زمان گروه وسیعی از جوانان کمونیست ایرانی از حزب توده عملاً خارج شدند و بدین ترتیب کمونیستهای ایرانی در قلمرو تضادهای مسلکی کمونیزم بین الملل بدو شاخه منقسم شدند.

بدیهی است این انشعابها و فرقه‌گرائیها در میان کمونیستهای ایرانی در این مرحله متوقف نشد و رویدادهای بعدی نشان داد که بارها و بارها، تضاد، اختلاف، انشعاب و مبارزات درونی این اقلیت ناچیز را بجان هم انداخت. برای آنکه بهتر بتوان بچگونگی این رویدادها پی برد، قبل از آنکه شکل‌گیری مشخص سازمانهای کمونیست ایرانی مورد مطالعه قرار گیرد. اشاره باین نکته ضروری است که اکثر کمونیستهای مخالف با مشی حزب توده در کشورهای اروپای غربی و ایالات متحده آمریکا سکونت داشتند و پس از علنی شدن اختلافات مسلکی بین احزاب کمونیست شوروی و چین طبعاً در حوزه طرفداران نظریات مائو قرار گرفتند. گروهی از این افراد که در انگلستان تحصیل کرده بودند، و ضمناً نسبت به این مشی رهبران حزب توده که از کشور خارج شده و با تمایلات «بورژوازی» و راحت طلبانه در خارج از ایران میخواستند باصطلاح در ایران «انقلاب کمونیستی» بوجود آورند، معترض بودند و عقیده داشتند که باید بداخل ایران رفت و در آنجا فعالیت کرد، بتدریج بایران آمدند و از سال ۱۹۶۳ بسازماندهی مخفی یک تشکیلات کاملاً حفاظت شده مارکسیستی در داخل کشور مبادرت کردند.

ارتباط با کمونیستهای سابق

این افراد که تحت رهبری شخصی بنام «پرویز نیکخواه» بایران آمده بودند در داخل کشور بانتشار يك سلسله نشریات مارکسیستی و برقراری ارتباط با معدودی از کمونیستهای سابق پرداختند و در طول نزدیک بدو سال فعالیت احساس کردند که در شرایط ایران و با توجه به رفاه نسبی کارگران و بی‌اعتنائی سایر طبقات در زمینه فعالیتهای ضدملی، به کوشش بیهوده‌ای دست زده‌اند و لذا نسبت بادامه فعالیت دچار یاس شدند. این عده در روابط خود با کمونیستهای سابق مقیم ایران، با يك شاخه کمونیستی مرتبط شده بودند که یکی از سمپاتیزانه‌های این شاخه کمونیستی، در حال انجام خدمت وظیفه در گارد شاهنشاهی ایران بود. گروه کمونیستی مورد بحث با توجه بمحل خدمت این سرباز و امکانات او، توطئه ترور شاهنشاه آریامهر را مورد توجه قرار داد و سرباز مورد بحث بترتیب مقتضی برای اجرای طرح ترور آماده شد و سرانجام در روز یازدهم آوریل ۱۹۶۵ در حالیکه نگهبان کاخ محل کار شاهنشاه بود، نسبت بجان رهبر ایران سوءقصد نمود ولی خوشبختانه در اجرای توطئه خود موفق نشد و بوسیله دو نفر دیگر از نگهبانان در حالیکه تمام گلوله‌های موجود در خشاب مسلسل خود را بسوی شاهنشاه شلیک کرده بود، کشته شد. پس از این حادثه گروه کمونیستی تحت رهبری پرویز نیکخواه شناخته شد و اعضای آن دستگیر شدند.

کنفرانس اول

بدین ترتیب یکدسته از کمونیست‌ها که تصمیم گرفته بودند برای نیل بمقاصد خود یکبار دیگر در داخل ایران به بخت‌آزمایی بپردازند با ناکامی مواجه شدند. سایر کسانی که از حزب توده خارج شده بودند و با موضع‌گیری در مقابل این حزب به تلاش مشغول بودند، بمش تازهای روی آور شدند. تعدادی از افراد فعال که ضمناً داعیه رهبری نیز داشتند، تلاش‌هایی را برای برقراری ارتباط با حزب کمونیست جمهوری خلق چین آغاز نمودند. عده‌ای از آنها در سال ۱۹۶۴ در تیرانادرآلبانی گردآمده و در این گردهم‌آئی، زمینه‌های تشکیل یک سازمان مارکسیستی-لنینیستی برضد حزب توده را مورد توجه قرار دادند.

(فریدون کشاورزی یکی از رهبران انشعابی از حزب منحل توده طی مسافرت‌های خود به جمهوری خلق چین، زمینه‌های ارتباط این افراد را بعنوان کسانی که از صف هواداران حزب کمونیست شوروی خارج شده‌اند، فراهم کرده بود. و او بعداً بعلت کهولت وزیر بهانه داشتن نظریات کهنه، از طرف همین افراد کنارگذارده شد) کسانی که در این جلسه که به کنفرانس اول موسوم شد، شرکت داشتند، عبارت بودند از مهدی خانباباته‌رانی، محمود مقدم، کوروش لاشائی، محسن رضوانی، سیروس نهاوندی، بیژن چهرازی و عده‌ای دیگر. بعد از کنفرانس اول و در حدود ماه آوریل ۱۹۶۴ نشریه قطعه‌نامه ماندی منتشر کردند و طی آن جدائی خود از حزب منحل توده و لزوم ایجاد یک سازمان کمونیستی «فعال» را نوید دادند. چند روز بعد کتاب «دولت و انقلاب» اثرلنین را باشعار: «خلق‌های ایران مسلح شوید» و پیش‌گفتاری که بطور ضمنی از حمایت سیاست و ایدئولوژی مائوتسه‌تونگ حکایت میکرد، منتشر کردند. بدنبال این اقدامات و چندماه بعد، افراد مذکور که همدستان تازه‌ای پیدا کرده بودند، جلسه دیگری در یک هتل واقع در بروکسل پایتخت بلژیک تشکیل دادند. امکانات تشکیل این جلسه توسط حزب کمونیست بلژیک فراهم شده بود. تشکیل جلسه مزبور که به کنفرانس دوم معروف گردید، اندکی قبل از خروج سه‌نفر از اعضای کادر رهبری حزب منحل توده از کمیته مرکزی و فرار آنها از شرق بغرب بود (قاسمی-فروتن و سغائی). این سه نفر که تغییر مشی در کمونیسم شوروی را «کودتای خروشچف بمنظور انحراف از مشی استالین» خوانده و از حزب توده خارج شده بودند، به گروه فوق‌الذکر پیوسته و در کنفرانس دوم شرکت کردند. در این جلسه یا بعبارت دیگر کنفرانس دوم، قطعه‌نامه‌ای به تصویب رسید که بموجب آن سازمانی تحت عنوان «سازمان انقلابی حزب توده ایران در خارج از کشور» تشکیل و مشی خود را تبعیت از «مارکسیسم-لنینیسم-اندیشه مائوتسه‌تونگ» قرار داد و چنین ادعا کرد که باید کمیته مرکزی حزب توده تعویض و سنن انقلابی این حزب «احیا» گردد.

(توضیح اینکه بغیر از سه‌نفر اعضای کادر رهبری حزب که از شرق بغرب گریخته بودند، بقیه معتقد به «احیا» حزب نبودند و عقیده داشتند که اصولاً حزب توده، حزب طبقه کارگر با خصلت‌های انقلابی نبوده و باید مقدماً چنین حزبی را «ایجاد» کرد و انگیزه سه‌نفر مزبور از تصویب مسئله «احیا» نه اعتراض بموجودیت حزب بلکه بکادر رهبری آن بود و انگیزه عمده‌تر مبارزه با کسانی که حاضر به تفویض «موقعیت‌های بهتر» باین سه‌نفر نبوده‌اند. بعداً در عمل دیده شد که با اخراج این سه‌نفر، از سازمان انقلابی، سازمان مذکور نظر خود را درباره «ایجاد» حزب مورد نظرش همواره مورد تأکید قرار داد.)

طبق اعترافات چند نفر از زندانیان سازمان انقلابی حزب منحل توده پس از تأسیس در موضع طرفداری از مشی مارکسیستی چین، تلاشهایی را برای برقراری ارتباط با حزب کمونیست آن کشور آغاز کرد و مقدماً چهار نفر از رهبران این سازمان در سال ۱۹۶۴ با گذرنامه‌های جعلی به چین مسافرت کردند. این چهار نفر که عبارت بودند از محسن رضوانی، مهدی خانبابا تهرانی، محمود مقدم و کوروش لاشائی در چین با نمایندگان حزب کمونیست تماس گرفته و با تشریح نقطه نظرهای خود، خواهان دریافت کمکهای شدند و قرار شد علاوه بر اینکه حزب کمونیست چین کمکهای مالی و منابع تئوریک در اختیار آنها میگذارد، اعضای سازمان را که مورد تأیید کادر رهبری باشند، مورد آموزشهای تئوری و عملی کمونیستی و جنگهای چریکی قرار دهد.

نمایندگان سازمان انقلابی با چنین ره‌آوردی از چین به اروپا مراجعت کردند و برنامه‌های تبلیغاتی وسیعی را در سطح ایرانیان مقیم اروپا و آمریکا پیاده نمودند. در این زمان بعلاوه انزوای چین و بویژه عدم عضویت این کشور در سازمان ملل متحد و قطع رابطه سیاسی آن با ایالات متحده آمریکا و شعارهای فراوانی که بعد از تسلط کمونیستها بر چین در دنیا وجود داشت و بعلاوه در موضع ضدیت آشکار با اتحاد جماهیر شوروی قرار گرفته بود، جاذبه محسوسی بحزب کمونیست چین و کسانی که خود را به آن منتسب قلمداد میکردند، وجود نداشت.

از سوی دیگر فیدل کاسترو و همدستانش در کوبا پس از طی يك مرحله عملیات مسلحانه بصورت جنگهای نامنظم شهری و روستائی، بقدرت رسیده و همین وضعیت ماجراجویان نقاط دیگر دنیا را به هوس نیل بقدرت رسانیده و به این ترتیب «روش کوبا» یا «راه کاسترو» نیز از جاذبه قابل توجهی در میان کمونیستهای جوان برخوردار بود. اعترافات زندانیان همچنین نشان دهنده این امر است که سازمان انقلابی حزب توده بعد از مذاکره با نمایندگان حزب کمونیست چین شعارهای خود را بر مبنای تعالیم مائوتسه دون و کاسترو تهیه کرد و بمیان جوانان ایرانی و بخصوص کنفدراسیون که ساخته دست حزب توده بود، رفت. بزودی تمام گروههای پراکنده کمونیست ایرانی در حول محور سازمان انقلابی جمع شدند و برخی از این زندانیان گفته‌اند در فاصله، سالهای ۱۹۶۵ تا ۱۹۶۷، گروههای متعددی از اعضای سازمان انقلابی برای طی دوره‌های چریکی به چین رفتند و دوره‌هایی بمدت ۶ ماه طی کردند. افرادی که برای این منظور در مراحل مختلف بچین رفتند عبارت بودند از کوروش لاشائی، ایرج کشکولی، بیژن قدیمی، علی شمس، سیاوش پارسانژاد، علی کائیدی چهارمحالی، سیامک لطف‌الهی، خسرو صفائی، پرویز نعمان، مهدی خانبابا تهرانی، همایون قهرمان، بیژن حکمت، سیروس نهاوندی، اکبر ایزدیناه، پرویز واعظزاده، هاشم هاشمی قوچانی، خسرو نراقی، علی صادقی و چند نفر دیگر که با اسم مستعار معرفی شده بودند.

سفر يك زن و شوهر به کوبا

بموازات اعزام افراد به چین، گردانندگان سازمان انقلابی در رابطه با يك زن و شوهر عضو سازمان باسamy پری حاجبی و حسن قاضی مطلع شده بودند که خواهر پری حاجبی تبریزی،

بنام ویدا حاجبی تبریزی، همسر شخصی بنام بارتومیلیانی اسوالو تبعه ونزوئلا و عضو گروه کمونیستی بین الملل «کیوریل» می باشد و بارتومیلیانی از طریق رئیس دبره (نویسنده فرانسوی و از همدستان کاسترو و چه گوارا) روابطی با کاسترو رهبر کوبا دارد. سازمان انقلابی با استفاده از این رابطه دونفر از اعضای کادر رهبری را به همراهی ویدا حاجبی تبریزی و همسرش به کوبا اعزام و آنها در ملاقات با کاسترو موافقت ویرا برای تأمین مخارج و تعلیمات چریکی یکمده از اعضای سازمان جلب نمودند و در نتیجه یک گروه چهارده نفری اعضای سازمان در سال ۱۹۶۶ به کوبا اعزام شدند که در این مسافرت ویدا حاجبی در سمت مترجم گروه که عبارت بودند از محسن رضوانی، عطاپور حسن آقائی کشکولی (معروف به عطاکشکولی)، گودرز برومند، گرسیوز برومند، پزی حاجبی، حسن قاضی، علی صادقی، پرویز واعظزاده، محمود جلایر، سیاوش پارسانژاد، علی کائیدی چهارمحالی، سیامک لطف الهی و ویدا حاجبی تبریزی. این عده پس از طی دوره به اروپا مراجعت و ره‌آوردهای خود را در نشریات سازمان انقلابی منعکس و طی جلساتی مطرح نمودند. لازم بتوضیح است که در طول طی دوره در کوبا بین این عده اختلاف نظرهایی بروز کرده بود و بخشی از این افراد گفته بودند که در مشی کوبا فقط منطق تفنگ حکومت می‌کننده منطق ایدئولوژی و بعلاوه شرایط کوبا قابل قیاس با شرایط ایران نیست و رفتن به کوبا فقط یک ماجراجویی چپ روانه بوده است. همین مسئله منشاء بروز یک سلسله اختلافات در کادر رهبری گردید. از طرف دیگر بین افراد گروههایی که به چین رفته بودند، نیز اختلاف نظرهایی که بروز کرده بود و بخشی از آنها نیز عقیده داشتند که شرایط ایران و چین بدلیل آنکه ایران مانند چین قبل از روی کار آمدن کمونیستها (نیمه مستعمره نیمه فئودال) نیست، لذا الگوگیری از روش چینی‌ها منطقی نمی‌باشد. این اختلافات با جاه‌طلبیهای سه نفر منشیین از کادر رهبری حزب توده از یکطرف و کادر رهبری سازمان انقلابی از طرف دیگر، اولین انشعاب را در این سازمان در پی داشت و سه نفر مزبور از سازمان انقلابی خارج و یا اخراج شدند و با الحاق یک گروه بدون سیمای سیاسی مشخص ولی مارکسیست، سازمان مارکسیستی-لنینیستی-توفان را بوجود آوردند.

محافل مارکسیستهای ایرانی

کار تضاد و اختلاف در سازمان انقلابی کماکان ادامه داشت تا اینکه به فاصله سالهای ۶۸-۱۹۶۷، محمود مقدم (یکی از موسسین سازمان انقلابی) همراه با عده‌ای از هواداران خود از سازمان انقلابی منشعب و یک گروه کوچک کمونیستی به نام «محافل مارکسیستهای ایرانی» بوجود آورد. این گروه عقیده داشت که باید مقدمتاً در ایران حزب طبقه کارگر بوجود آید و طی سلسله مقالاتی که بصورت پلی‌کپی منتشر ساخت مستنداً ثابت کرد که حزب توده یک دستگاه جیرمخوار وابسته بشوروی است و برای تعقیب نظریات خود یکی از اعضای فعال گروه را برای تأسیس حزب بایران فرستاد. این شخص که هاشم هاشمی قوچانی نام داشت و یک دوره شش ماهه در جمهوری خلق چین طی کرده بود، در سال ۱۹۷۰ بایران آمد و طی سه سال توانست گروهی مشتمل بر ۱۲ نفر تشکیل دهد و بعد اعضای این گروه شناخته شدند و بفعالیت آنها خاتمه و باین ترتیب بر گروه محافل مارکسیستهای ایران نقطه پایان نهاده شد.

در سال ۱۹۶۷ یک شاخه دیگر از اعضای کادر رهبری سازمان انقلابی تحت این بهانه که

روش انقلاب چین زیر عنوان «راه محاصره شهرها از طریق دهات» بهیچوجه با شرایط ایران منطبق نیست، و سازمان انقلابی با وابسته شدن کامل بحزب کمونیست چین، شرایط ایران را فراموش کرده، راه مخالفت با سازمان مذکور را پیش گرفت. این شاخه که بظاهر مسائل ایدئولوژیک و اختلافات تاکتیکی را در روند سازماندهی فعالیت‌های باصطلاح انقلابی بهانه قرارداده بود، در واقع بعزت جاه‌طلبی و دورافتادن از مواضع حساس رهبری خود را مغبون میدید و لذا زیر مستمسک اختلافات مسلکی از سازمان انقلابی خارج شد. درباره این گروه که به گروه «کارها» معروف شد و از طرف سازمان انقلابی عنوان «انحلال طلبان» باعضای آن داده شده بود.

توطئه ربودن سفیر آمریکا در ایران

در کادر رهبری سازمان انقلابی اختلاف نظرها گماکان با شدت ادامه داشت و یکی از گردانندگان اصلی این سازمان بنام سیروس نهاوندی که از افراد اولیه‌ای بود که برای طی دوره‌های عملی و علمی چریکی به جمهوری خلق چین رفته بود، تحت این عنوان که سایر رهبران سازمان انقلابی افرادی راحت طلب و مقام پرست هستند و در اروپا شعار انقلابی میدهند، در حالیکه به عشرت‌طلبی و عیاشی مشغولند، از آنها جداشد و برای سازماندهی عملیات مسلحانه به سیک مختلط چینی و کوبائی همراه با عده‌ای دیگر از اعضای سازمان بایران مسافرت و مخفیانه بایجاد یک گروه مارکسیستی زیر عنوان «سازمان رهائی بخش خلقهای ایران» دست زد.

او و همدستانش که از سال ۱۹۶۸ بایران آمده بودند و دوتن آنها از جمله تعلیم دیدگان در چین و کوبا بودند، با تهیه مقادیری اسلحه و مهمات دست به ربودن سفیر اسبق ایالات متحده در ایران و سرقت مسلحانه از بانک ایران و انگلیس زدند که در توطئه گروگان گرفتن سفیر ناکام ماندند و در سرقت مسلحانه از بانک مبلغی نزدیک به ۴۰ هزار دلار ربودند. این گروه نیز در سال ۱۹۷۱ شناخته شد و با دستگیری اعضای آن که مشتمل به ۲۲ نفر بودند، متلاشی شد. در اینجا اشاره به دو اقدام این سازمان در رابطه باوقایع داخلی ایران ضرورت دارد. پس از آنکه اصلاحات ارضی بعنوان اولین اصل انقلاب شامولت در ایران بمرحله اجرا درآمد، گروهی از بزرگ زمینداران بمقاومت پرداختند و در ایالات جنوبی ایران دستجات مسلحی فراهم آورده و به یک سلسله آشوبهای مسلحانه دست زدند. غائله مقاومت فتودالها در سال ۱۹۶۴ سرکوب ولی راهزنی‌های پراکنده در کوهستانها و دهات دورافتاده برخی مناطق جنوبی ایران ادامه داشت. سازمان انقلابی که تصور کرده بود غائله جنوب ایران باصطلاح یک «شورش دهقانی» است، بزعم خود درصدد برآمد تا از این باصطلاح شورش دهقانی بهره‌برداری انقلابی کند.

در اجرای این نظر تعدادی از اعضای خود را که در چین دوره دیده بودند، مخفیانه بایران فرستاد. این عده که درعین حال دارای نسبت‌های فامیلی با فتودالهای سابق جنوب ایران نیز بودند، پس از تماس با یک عده معدود افراد مسلح متوجه شدند که شورش جنوب اولاً دهقانی نبوده و یک مقاومت فتودالی درقبال اصلاحات ارضی ایران بوده و ثانیاً آنچه که باقی مانده کوششهای یک عده سارق مسلح است که زیر حمایت اسلحه به چپاولگری از مردم

بی‌پناهدر روستاهای دور افتاده مشغولند، نمایندگان اعزامی از طرف سازمان انقلابی با رویارویی با چنین وضعی، دوباره مخفیانه از ایران گریختند.

فعالیت‌های مسلحانه در مرز ایران و عراق

کار دیگر سازمان انقلابی در رابطه با وقایع داخل ایران تلاش برای سازماندهی فعالیت‌های باصطلاح مسلحانه در مرز ایران و عراق بود. تعدادی از اهالی کردستان ایران که به اتهام‌هایی از قبیل قتل، قاچاق، تجاوز ناموسی و سرقت تحت تعقیب بودند و بعراق پناهنده شده و با تجهیزاتی که از طرف حکومت عراق در اختیارشان قرار گرفته بود، با همدستی با یک‌کده از کمونیست‌های متواری از ایران در مناطق مرزی، عملیات پراکنده مسلحانه دست زده بودند. این وقایع در سال ۱۹۶۸ اتفاق افتاد و سازمان انقلابی درصدد برآمد که با اعزام افرادی به عراق بزعم خود عملیات مسلحانه کردها را سازمان بدهد و از آن يك قانون شورشی انقلابی بوجود آورد. در اجرای این نظر کوروش لاشائی، علی صادقی، سیاوش پارسائزاد، خسرو صفائی، پرویز واعظزاده و عطاپور حسن آقائی کَشکولی با حمایت حزب کمونیست عراق به آن‌کشور عزیمت و درصدد تماس با افراد مسلح کرد برآمدند.

کوروش لاشائی در این باره میگوید:

«برای تماس با اصطلاح شورشیان کردستان نزدیک به ششماه در سلیمانیه عراق توقف کردیم و سرانجام از طریق حزب کمونیست عراق با شخصی بنام ملاآواره که گفته میشد سرپرست شورش است ملاقات کردیم و قرار شد افراد هیئت اعزامی در دودسته در مناطق شمالی و جنوبی بمداوای زخمی‌ها و آموزش چریکی اعضاء بپردازند. پس از آن پنجمه دیگر ما در کنار افراد مسلح ماندیم و تعداد آنها که از اول بزحمت به یکصد نفر میرسید روز بروز کاهش یافت. این افراد بهیچوجه استعداد فراگیری مطالب تئوریک را نداشتند و ما بالاخره باین نتیجه رسیدیم که در تشخیص خود اشتباه کرده‌ایم و کسانی را که انقلابی فرض میکردیم، در حقیقت سارقین مسلح میباشند. ما مایوس‌تر از همیشه درصدد برگشت به اروپا برآمدیم و هنگامیکه در عراق توسط پلیس دستگیر شدیم با اشاره جلال طالبانی که در آن هنگام با دولت عراق روابط نزدیکی داشت آزاد و به اروپا برگشتیم...» گردانندگان سازمان انقلابی که باین ترتیب از تلاش‌های خود نتیجه‌ای نگرفته بودند و بر اثر انشعاب‌های بی‌دری موضوع خود را در میان ایرانیان مقیم خارج از کشور یکی پس از دیگری از دست میدادند، بمنظور حفظ موقعیت خود موقتاً فعالیت‌های بیشتر را به کناری گذارده و به بررسی درون سازمانی مسائل پرداختند.

ضربه، به سازمان انقلابی

در سال ۱۹۷۱ يك واقعه سیاسی مؤثرترین ضربه را بسازمان نیمه متلاشی سازمان انقلابی وارد ساخت. در این سال تماس‌های جمهوری خلق چین با دولت شاهنشاهی ایران برقرار شد و متدرجاً منجر به برقراری روابط دیپلماتیک گردید. در این هنگام سازمان انقلابی با دو مشکل درون و بیرونی سازمان مواجه شد. مشکل درونی عبارت از این بود که بخشی از

اعضای سازمان که در رأس آن دکتر محمد جاسمی قرار داشت، با اشاره به روابط ایران و چین و تأیید سیاست داخلی و خارجی ایران بوسیله مائوتسه دون، عنوان مینمود که سازمان انقلابی باید به تبعیت از نقطه نظرهای فکری و اعتقادی پیشین، در قالب انقلاب شاه و مردم و تحت رهبری شاهنشاه ایران با دامه فعالیت بپردازد و اگر سازمان انقلابی واقعاً در نظریات خود صادق است، مورد دیگری برای مخالفت با حکومت ایران باقی نمی ماند. گروه مخالف این نظریه ضمن آنکه قادر نبود سیاست چین را در رابطه با ایران مورد انتقاد قرار دهد، در عین حال لجوجانه میکوشید تا واقعیتها را نادیده انگارد و سرانجام حاصل این بحثها منجر بخروج طرفداران نظریه فعالیت در کادر رهنمودهای انقلاب شاه و ملت از سازمان انقلابی گردید.

دکتر ملکزاده میلانی که بعنوان یکی از اعضای کادر رهبری سازمان انقلابی مدتی در آمریکا و بعد در ایران فعالیت گستردهای داشته در این باره میگوید: «سال ۱۹۷۱ سال بن بستهای سازمان انقلابی بود. این سازمان با این مسئله روبرو بود که در درون آن عدهای معتقد بودند که باید نظریات چینیها را پذیرفت و در چارچوب رهبریهای شاهنشاه فعالیت نمود. عدهای دیگر معتقد بودند که بایستی از سیاست خارجی چین انتقاد کرد و بالاخره گروه سوم که کادر رهبری سازمان هم جزو آن بود میگفتند که، نه باید نظریه چینیها را پذیرفت و نه باید از آن انتقاد کرد، زیرا آنها از نتیجه بحث در این مورد هراسان بودند. از طرف دیگر نظریات سازمان انقلابی در مورد شناخت جامعه ایران «جامعه نیمه فئودال نیمه مستعمره»، سخت از درون و برون سازمان مورد حمله بود. در بیرون سازمان نیز تمام گروهها فرصت بدست آورده و سازمان انقلابی را در رابطه با چین مورد حمله قرار میدادند و ابتکار عمل در زمینه انتقاد نسبت به رابطه با چین در دست حزب توده و عوامل آن بود. بهر حال چینیها از سال ۱۹۷۱ کمکهای مالی را بسامان قطع کردند ولی رابطه با حزب کمونیست چین کماکان ادامه داشت...»

تشکیل کمیسیون تحقیق

سازمان انقلابی برای رهایی از این بن بستها به تلاش پرداخت و یک کمیته تحقیق برای بررسی مسایل تشکیل داد. نظر این کمیته بر آن بود که عدهای از عناصر مؤثر بایران بروند و با توجه بشرایط داخلی کشور، مسائل را بررسی کنند. سیاوش پارسا نژاد و پرویز واعظزاده اولین کسانی بودند که بایران آمدند. پارسا نژاد با ورود بایران و مشاهده اوضاع از نزدیک، بلافاصله دریافت که اوضاع ایران در پرتو انقلاب شاه و ملت بکلی دگرگون شده و آنچه که در خارج درباره اوضاع ایران گفته میشده، عاری از واقعیت بوده است. پارسا نژاد با چنین نتیجه گیری خود را بمراجع معرفی کرد و طی یک مصاحبه مطبوعاتی و رادیو تلویزیونی حقایق فراوانی را در زمینه فعالیتهای کمونیستها افشاء کرد.

پرویز واعظزاده که قبلاً دورههایی را در چین و کوبا گذرانیده و از اعضای هیئتی بوده که به کردستان رفته بودند، با این اعتقاد که می باید در موضع مخالفت با رژیم در داخل ایران بفعالیت پرداخت، از سال ۱۹۷۱ ببعده دست به تشکیل یک سازمان مخفی کمونیستی در ایران زد. اندکی بعد از استقرار سازماندهی واعظزاده، معصومه طوافچیان که یکی دیگر از

تعلیم دیدگان در چین بود، برای همدستی با وی به ایران اعزام شد. واعظزاده گزارش اقدامات خود را برای کادر رهبری به اروپا فرستاد و کوروش لاشائی برای توسعه دادن فعالیتها از طریق افغانستان و با گذرنامه جعلی بایران وارد شد. لاشائی مدتی حدود هشت ماه بصورت مخفی در ایران بمطالعه شرایط پرداخت و سرانجام با کسانیکه معتقد بودند شرایط ایران در برتو انقلاب شامولت تغییر کرده و می‌باید تحت رهبریهای شاهنشاه بفعالیت پرداخت، هم عقیده شد و ضمن معرفی خود بمراجع ذیصلاح در سال ۱۹۷۳ در یک مصاحبه مطبوعاتی و رادیو تلویزیونی، نقطه نظرهای جدید اعتقادی خود را بیان نمود. تغییر جهت فکری پارسائزاد و کوروش لاشائی، ضربه‌های گیج کننده دیگری بود برسازمان انقلابی. متعاقب مصاحبه مطبوعاتی لاشائی کادر رهبری ب فکر اعزام افراد معتقدتری بزعم خود افتاد و در عین حال محسن رضوانی بعنوان گرداننده اصلی، خود همواره از آملن بایران احتراز داشت.

بن بست...

در اجرای تصمیم کادر رهبری، خسرو صفائی و گرسیوز برومند بایران فرستاده شدند. این دونفر پس از مراجعت بایران و مذاکرات مفصل با پرویز واعظزاده به این نتیجه رسیدند که بهر حال تشکیل حزب کمونیستی باصطلاح طبقه کارگر در ایران يك هدف تخیلی است که هرگز جامه عمل نمی‌پوشد و آنها در تلاشهای خود در تمامی جنبه‌ها به بن بست رسیده‌اند. با چنین نتیجه‌گیری بود که کادر رهبری سازمان انقلابی در داخل کشور عملاً بماجر احوثیهای مسلحانه کشیده شد. این افراد شروع به تهیه اسلحه کردند تا به خیال خود هسته‌های چریکی در شهروستا بوجود آورند.

خسرو صفائی و گرسیوز برومند بهنگامیکه تعدادی اسلحه و مقداری فشنگ تهیه کرده بودند، در ماه مه ۱۹۷۶ در یک برخورد مسلحانه در تهران کشته شدند و با مدارکی که از آنها بجای ماند، شبکه ۲۰ نفری مخفی تحت رهبری پرویز واعظزاده نیز شناخته و در ماه دسامبر ۱۹۷۶ بهنگامیکه اقدام بدستگیری آنها میگردد، واعظزاده و ۷ نفر دیگر از همدستانش که دست به مقاومت مسلحانه زده بودند، کشته شدند و یازده نفر دیگر از جمله دکر ملک‌زاده میلانی به عنوان یکی دیگر از اعضای کادر رهبری دستگیر شدند. از این شبکه جمعاً یازده قبضه اسلحه کمری و ۹ عدد نارنجک جنگی بدست آمد. بقایای سازمان انقلابی که طی سالهای ۱۹۷۲ ب بعد يك جهت از فعالیتهای خود را متوجه داخل ایران نموده بودند، بدین ترتیب در تجارب خود با شکست روبرو شدند ولی در خارج از کشور توانستند تا حدودی مواضع خود را حفظ کنند. ولی از آنجا که کادر رهبری این سازمان همواره در برخورد واقع بینانه با مسائل نبوده، از نظر تاکتیک و حتی اتخاذ ایدئولوژی دچار اشتباهات فراوان گردیده است. فی‌المثل مقارن زمانیکه مقدمات خلعید از لین‌بیائو در جمهوری خلق چین فراهم میشد، سازمان انقلابی یکی از نوشته‌های او را زیر نام «زننه‌باد جنگ توده‌ای» چاپ کرد و در مقدمه آن از لین‌بیائو تمجید فراوانی کرد و اندکی بعد از انتشار این کتاب در رسانه‌های گروهی جمهوری خلق چین اعلام شد که لین‌بیائو يك خیانت‌کار و همواره ضد انقلابی بوده است.

سازمان انقلابی در توجیه این اقدام خود حداقل از نظر اعضای سازمان دچار مشکلات فراوانی شد. سازمان انقلابی همیشه در مقابل این مسائل به شیوه «سکوت» متوسل شده است.

سازمان انقلابی در حال حاضر با تعداد معدودی عضو در سراسر اروپا و آمریکا که به زحمت به ۲۰۰ نفر میرسد، در کشورهای ایتالیا، آلمان، فنرال، فرانسه و شمال و غرب ایالات متحده آمریکا بفعالیت مشغول است و محل استقرار رهبری آن در آمریکا شمال کالیفرنیا میباشد.

در مبحث قبلی اشاره کردیم که عوامل حرفه‌ای بتدریج به کنفدراسیون جهت تروریستی دادند. محمد صفری لنگرودی از جمله کسانی بود که از طریق کنفدراسیون برای آموختن فنون تروریستی نزد سازمانهای افراطی عرب فلسطینی فرستاده شده بود. او در تحقیقاتی که بعداً از وی صورت گرفت در باره خود و روابطش با کنفدراسیون و طی دوره تروریستی مطالب مشروحی نوشته که بخشهایی از آن چنین است:.....

ابتدای فعالیت من در انگلستان از طریق فدراسیون دانشجویان در انگلستان بوده است. در این زمان دو سال از اقامت در انگلستان می‌گذشت. محرك اولیه من اعتقادات اسلامی بود و یکنفر جوان پاکستانی و یک نفر ایرانی که در دانشگاه لندن درس میخواندند و با آنها آشنا شده بودم وقتی از اعتقادات مذهبی من مطلع شدند، مرا به یک انجمن اسلامی دعوت کردند و از آنجا به فدراسیون انگلستان معرفی شدم....

بطور مرتب در این جلسات شرکت میکردم تا اینکه با شخصی بنام آقای باقرزاده آشنا شدم. او پس از مدتی بحث جداگانه با من، مرا به یکی از تظاهراتی که علیه رژیم ایران در لندن برپا شده بود، برد و برای اینکه شناخته نشویم از ماسک استفاده کردیم. من در این تظاهرات شرکت کردم و شعارهایی را که دیگران میدادند تکرار میکردم... چندی بعد جلسات مذهبی بصورت بحث آزاد درآمد و افرادی از کنفدراسیون باین جلسات آمدند و با گویندگان مذهبی در باره تکامل بحث کردند. آقائی که گویا نامش جواهریان بود اطلاعات زیادی در باره تکامل داشت. باین ترتیب من در رابطه با کنفدراسیون قرار گرفتم. در این رابطه بود که با شخصی که همیشه هویت واقعی خود را کتمان میکرد و خود را مجید معرفی مینمود، آشنا شدیم. چندی بعد مجید از طریق آقای باقرزاده بمن پیشنهاد کرد که همراه یکنفر که او را باسم مهدی معرفی کرده بود، برای تعلیمات به یک پایگاه فلسطینی در عراق برویم. من ابتدا در اینمورد تردید داشتم ولی بالاخره مجید مرا راضی کرد و قرار شد ترتیب کارها را بدهد....

چند روز بعد با قراری که از طریق باقرزاده گذاشته بود، مجید را دیدم و یک عکس از من گرفت این را فراموش کردم بگویم که پیش از رفتن برای تعلیمات، من تقریباً تحصیلم تمام شده بود و میخواستم بزودی بایران برگردم و لذا پیشنهاد رفتن به پایگاههای فلسطینی برایم غیرمنتظره بود. بطور کلی احساس میکردم آمادگی چنین کاری را ندارم و بعلاوه در ابتدای کار اصلاً نمی‌دانستم که کار باین جا خواهد کشید. مجید در قبال مخالفت من مصر بود و میگفت دیدن پایگاه فلسطین هم فال است هم تماشا، یعنی هم من از نزدیک با وضع

فلسطینی‌ها آشنا می‌شوم و هم اینکه مقداری تعلیمات عملی برای هر کسی که با «سازمان» همکاری کند، لازم است..... بالاخره در دسامبر ۱۹۷۴ بود که باقرزاده یک پاسپورت و یک بلیط هواپیما در اختیار ما گذاشت و گفت در فرودگاه بغداد مجید منتظر تو خواهد بود. ما با یک هواپیمای خط هوایی عراق از طریق سوئیس، لبنان به بغداد رفتیم. در آنجا مجید و یک ایرانی دیگر منتظر ما بودند. آنها ما را با یک اتومبیل به یک خانه در داخل شهر بغداد بردند.... محمد صفری آنگاه مطالب مفصلی در باره دستورات مخفیکاری که مجید و همراه ایرانی دیگرش بآنها داده و شرایط منزل نوشته و چنین ادامه می‌دهد.... روز بعد از خانه خارج شدیم و یک ایرانی دیگر بنام لطف‌اله همراه ما بود. ما با تاکسی تقریباً به مرکز شهر رفتیم و ما دونفر در یک محل توقف کردیم و لطف‌اله رفت و نیم ساعت بعد برگشت و ما را بدفتر الفتح در بغداد برد از آنجا ما با دو نفر عرب سوار یک جیب شدیم و به پایگاه حرکت کردیم حدود سه تا سه‌ساعت و نیم راه بود و در آنجا بدفتر فرمانده پایگاه رفتیم. دوره آموزشی ما فشرده بود و طی آن عملیات مختلف، تیراندازی، کار با مسلسل، شناسائی انواع مواد منفجره چاشنی، پرتاب نارنجک، عملیات اختفاه، غافلگیری، حمله و امثال آنرا بما آموزش دادند.... پس از طی دوره دوباره به لندن برگشتم و مجید یک چمدان که در آن اسلحه جاسازی شده بود بمن داد و با علامت رمزی که قرار گذاشت، گفت آنرا در تهران به یک زن جوان که با علامت رمز بمن مراجعه خواهد کرد، تحویل دهم.... چند روز بعد من عازم تهران شدم و در تهران چمدان را بخانم منیژه اشرفزاده کرمانی دادم.... (لازم بتوضیح است که منیژه اشرفزاده از جمله یازده نفر تروریستی بود که در سال ۲۵۳۴ بدنبال شرکت در ۹ فقره عملیات تروریستی در تهران دستگیر و پس از محاکمه اعدام گردیدند).

مطالب نقل شده از اعترافات محمد صفری فقط یک نمونه از کوششهای کنفدراسیون در تربیت تروریستها را نشان می‌دهد. ما در بحثهای دیگر باین موارد اشارات دیگری خواهیم داشت.

دو دستگی در کنفدراسیون

در مباحث قبلی گفتیم که کنفدراسیون از سه‌سال قبل به جهت جاه‌طلبیهای رهبران پشت پرده و تضاد منافعی که با هم پیدا کرده بودند، دچار دودستگی شد و جناح جبهه باصطلاح ملی و همکاران با تلاشهای خود، کنفدراسیون را بطور مطلق در خدمت تروریسم در آوردند. از جانب دیگر سازمان انقلابی و سازمان مارکسیستی-لنینیستی توفان که بعنوان دو سازمان کمونیستی، اختلاف نظرهای تاکتیکی و حتی مسلکی با هم داشتند. با شکست مشترکی که در رابطه با اداره کنفدراسیون متحمل شده بودند، بهم نزدیک شدند تا بتوانند زمینه‌های توفیق خود را در روند بعدی کنفدراسیون فراهم آورند.

در باره تضادها درونی کمونیستها و مسابقات و رقابتهای آنها برای در دست گرفتن رهبری کنفدراسیون شواهد مثال زیاد است. حزب توده که زمانی خود بنیان‌گذار و سازنده کنفدراسیون بوده، هنگامیکه خیلی زود در رابطه با این تشکیلات از مرکب مراد پیاده‌اش کرده‌اند، به افشاگری در مورد کنفدراسیون و وابستگی‌های پنهانی آن دست زده است. حزب متحله توده در مقاله‌ای زیر عنوان «در باره فعالیت سیا در جنبش دانشجویی» که در مجموعه مقالات این حزب تحت نام «ما و کنفدراسیون» چاپ و منتشر شده چنین می‌نویسد: «جنجال غریبی که افراد و گروههای معینی بر ضد حزب ما براه انداخته‌اند و بویژه

بر سر این مسئله است که گویا ما گفته‌ایم «کنفدراسیون عامل سیا است» و چون این اتهام مجموعه کنفدراسیون و سیاست آنرا در برمیگیرد و چون وارد آوردن چنین اتهامی بمجموعه کنفدراسیون بکلی بی‌معنی و نارواست، آنوقت معلوم میشود که ما برای پائین آوردن حیثیت کنفدراسیون و پیش بردن هدفهای خاص خود، دست به چنین اتهام بی‌بایه‌ای زده‌ایم. آنها گفته ما را تحریف میکنند تا بتوانند با برانگیختن احساسات دانشجویان که بحق از چنین اتهام درستی برآشفته میشوند، پرده بر روی روش نادرست و زیان‌بخش خود بکشند. واقعیت چیست؟

ما گفته‌ایم و میگوئیم - و این گفته ما را افشآت اخیر در باره فعالیت سیا در تمام زمینه‌ها و از جمله جنبش دانشجویی بار دیگر تأیید کرد - که سازمانهای جاسوسی و در رأس تمام آنها سیا با تمام نیروی خود و با استفاده از تمام امکانات و اشکال و حتی نقاط ضعف افراد و سازمانهای ملی و دموکراتیک، میکوشند بداخل این سازمانها نفوذ کنند. آنها از اینکار دو هدف را دنبال میکنند: نخست آنکه از چگونگی فعالیت این سازمانها مطلع شوند و فعالان را بشناسند تا بموقع آنها را تحت فشار قرار دهند. دیگر اینکه بوسیله عوامل خود مستقیم و با استفاده از تمام امکانات، اشکال و نقاط ضعف فردی و سازمانی، در صفوف این سازمانها اختلاف و تفرقه بیاندازند. آنها را از توجه به هدف اصلی خود باز دارند و با مبارزه آنها را تضعیف کنند... در برابر چنین وضعی چه باید کرد؟ باید از خطر ترسید و از مبارزه دست کشید؟ بهیچوجه! بنظر ما هیچکدام از این برخوردها درست نیست. کاری که باید کرد اینست که در انتخاب هر شعار و روشی قبل از هر چیز هدف اصلی جنبش و مصالح آنرا در نظر گرفت... اگر افراد و گروههای معینی هم بخواهند - آنطور که متأسفانه اعلام کرده‌اند - هدف اساسی خود را مبارزه بر ضد اتحاد شوروی و حزب توده ایران قرار دهند و کنفدراسیون را هم باین راه خطرناک و زیان‌بخش بکشانند، آگاهانه یا ناآگاهانه آب به آسیاب امپریالیسم ریخته‌اند. ما هشدار داده‌ایم که در این سیاست خود تأمل کنید. نگذارید دشمن از این وضع بزیان جنبش دانشجویی و کنفدراسیون سوءاستفاده کند. نگذارید دشمن از این آب گل‌آلود ماهی بگیرد و خود را بنام «انقلابی» و «کمونیست» بین شما جا بزنند. آخر «سیا» که جنبش دانشجویان ایرانی و کنفدراسیون را از فعالیت مخرب خود استثناء نکرده است. مگر نه این است که طبق خبر بولتن خبری سازمان دانشجویان ایرانی در آمریکا «انجمن دوستداران آمریکائی خاورمیانه» (که از جمله دهها سازمانی است که با سیا ارتباط دارد و برای اجرای هدفهای سیا از آن کمک مالی میگیرد) تاکنون سالیانه چندین هزار دلار بسازمان دانشجویان ایرانی در آمریکا کمک کرده است؟....».

افشاء ماهیت کنفدراسیون

حزب منحل توده علاوه بر این در جاهای دیگر هم بتجوی برای از دست دادن مواضع خود در کنفدراسیون ناله سر داده و در خلال آن ماهیت کنفدراسیون را افشاء نموده که در فرصتهای دیگر بآن اشاره خواهد شد.

سازمان مارکسیستی - لنینیستی توفان که يك سازمان کمونیستی ضد حزب توده و از نظر مسلکی پیرو مشروط حزب کمونیست چین است و در باره آن توضیحاتی داده خواهد شد. از جمله گروههایی بود که بدنبال تأسیس، با عجله و شتاب فراوان برای نفوذ در

کنفدراسیون به تلاش پرداخت. این سازمان بلافاصله پس از آنکه افرادی را جمع کرد بشیوه‌های گوناگونی برای نفوذ در کنفدراسیون و جلب و جذب جوانان و اغفال آنان متوسل شد. شیوه‌های گردانندگان این سازمان برای اغفال جوانان متعدد و متنوع بود. از جمله آنکه این افراد فقط سراغ جوانان و نوجوانانی میرفتند و حالا هم میروند که تازه به ممالک اروپائی و ایالات متحده آمریکا قدم گذارده‌اند. و آنها را به بهانه‌های پیدا کردن منزل، ثبت‌نام در کلاس زبان و کمک در فراگیری سریع‌تر، ثبت‌نام در دانشگاه یا دانشکده مورد نظر، ترتیب دادن جلسات مهمانی و پذیرائی با غذاهای ایرانی، ترتیب دادن پیک‌نیک و بردن جوانان مورد نظر به مسافرت، آشنا کردن دختران کمونیست با جوانان مذکور، و امثال آن ابتدا جوانان مورد نظر خود را باصطلاح مدیون خود میسازند و آنگاه بتدریج روی آنها تبلیغات کمونیستی انجام می‌دهند. بطور کلی سازمان مارکسیستی-لنینیستی توفان محیلانه از احساسات پاک و بی‌آلایش جوانان برای بانحراف کشانیدن آنها سوءاستفاده کامل بعمل می‌آورد.

این سازمان با این شیوه‌ها جوانها را میفریبند و بعد آنها را در گروههای کوچک بشهرهای کوچک ممالک محل اقامتشان میفرستند و آنها بطور مصنوعی جلسه و انجمن دانشجویی در آن شهرهای کوچک بوجود می‌آورند و بعد از این رهگذر باصطلاح آمار نمایندگان طرفدار سازمان توفان در کنفدراسیون را افزایش می‌دهند. کار این آمارسازیه‌ها از طرف گروه توفان بجائی رسیده که بوضوح از طرف گروههای دیگر مورد مسخره و استهزاء قرار میگیرند.

حمله به سازمان «توفان»

سازمان مارکسیستی-لنینیستی توفان باین ترتیب به اشغال مواضعی در کنفدراسیون دست زد، ولی خیلی زود ماهیت حیل‌های این سازمان در نزد دیگران افشاء و طبعاً در کنفدراسیون و از جانب گروههای دیگر مورد حمله قرار گرفت.

سازمان توفان برای دفاع از حملاتی که بآن میشد و نیز اطلاعاتی که هیئت دبیران کنفدراسیون علیه آن منتشر ساخت، اظهاریه‌ای منتشر و در آن بدفاع از خود در رابطه با کنفدراسیون پرداخت.

در این اظهاریه سازمان توفان ملتمسانه خود را از اتهاماتی که در باره مخالفت‌های آن با کنفدراسیون و بخش وابسته به جبهه باصطلاح ملی این سازمان بود، میرا دانسته و به برشماری خدماتش از طریق انتشار نشریات و مقالات پرداخته است. در این اظهاریه سازمان توفان پس از ذکر مقدمه‌ای چنین مینویسد:.... فقط نگاهی بعنوان مقالاتی که ماهنامه توفان در باره کنفدراسیون نگاشته برای درک مطلب کافی است: «نفاق افکنی در نهضت دانشجویی». «هفتمین کنگره کنفدراسیون». «برای پیروزی کنفدراسیون چه خط حرکتی باید در پیش گرفت». «رویزونیست‌های ایران و کنفدراسیون». «کنفدراسیون را تقویت کنیم». «برای پاسداری از خصلتهای توده‌ای کنفدراسیون» و امثال آن. ماهنامه توفان در شماره ۶ خود چنین نوشت: «کنفدراسیون در مدت حیات خود خدمات شایسته‌ای در دفاع از دانشجویان در مبارزه با رژیم کنونی کشور و در راه شعارهای ملی و دموکراتیک خلق ایران، همگام با سایر نیروهای انقلابی میهن ما انجام داده و از این پس نیز بنا بر ماهیت خود انجام خواهد داد. دفاع از کنفدراسیون و حفظ و تکامل آن وظیفه کلیه دانشجویان

مترقی و کلیه نیروهای ملی و دموکراتیک ایران است...».

گروه مارکسیستی-لنینیستی توفان با تمام این حرفها و کوششهای دیگری که کرد، نتوانست بطور کامل در کنفراسیون موضع دلخواه را بدست آورد و بهمین دلیل هم برای جبران شکست خود، ناگزیر دست ائتلاف و کمک بسوی رقیب دیرین خود یعنی سازمان انقلابی حزب منحل توده دراز کرد.

در باره ماهیت ضد ایرانی کنفراسیون و رقابتهای گروههای مختلف کمونیست در درون آن ما باز هم مطالبی خواهیم داشت. اینک از آن جهت که سازمان مارکسیستی-لنینیستی توفان را بعنوان یکی از این گروهها که در بانحرف کشیدن جوانان میهن ما و بازداشتن آنان از تحصیل و سوق دادن آنها به مسیرهای ضد ایرانی، نقش مخرب وسیعی داشته، بهتر بشناسیم، بتوضیح وضعیت آن میپردازیم.

سازمان مارکسیستی-لنینیستی توفان

قبلا به وجود سازمانی بنام «سازمان مارکسیستی-لنینیستی توفان در رابطه با تضادهای درونی سازمانهای کمونیستی ایرانی» اشاره شد. در واقع سازمان توفان در بادی امر مشخصا بعنوان يك سازمان مارکسیستی خوانده نمیشد. همانطور که اشاره گردید جمعی از مارکسیستهای منفرد و تعدادی از منشعین از حزب منحل توده در اروپا، بدنال بروز اختلاف بین چین و شوروی و علنی شدن آن در سال ۲۵۲۱ شاهنشاهی (۱۹۶۲) و با در نظر گرفتن اینکه غیر از مارکسیستها، معدودی افراد و گروههای دیگر نیز در موضع مخالفت با رژیم ایران قرار داشتند، در صدد برآمدند تا برای مبارزه راه سومی- جدا از شیوههای روسی و چینی- اتخاذ کنند.

این عده در سال ۲۵۲۳ شاهنشاهی (۱۹۶۴) نشریه‌ای تحت عنوان «توفان» منتشر کردند و تا سال ۲۵۲۶ شاهنشاهی (۱۹۶۷) بطور متناوب این نشریه را انتشار دادند، در حالیکه رهنمود مشخصی در نظریات آنها نبود و بعلاوه بعلت تخیلی بودن بسیاری از نظراتشان، در میان گروههای مختلف نتوانست برای آنها ایجاد جاذبه نماید. در سال ۲۵۲۶ شاهنشاهی (۱۹۶۷) سه نفر از اعضای سابق کادر رهبری حزب توده باسامی غلامحسین فروتن، احمد قاسمی و عباس ملائی که بدنال خروج از حزب توده و فرار از شرق به سازمان انقلابی پیوسته و از این سازمان نیز اخراج شده بودند، با گردانندگان نشریه توفان تماس گرفتند و بعضویت این گروه درآمدند. ورود این سه نفر به تشکیلات توفان نقطه عطفی در زمینه افکار غالب و فعالیتهای سازمان توفان بود، بدینمعنی آنها با مذاکراتیکه با گردانندگان نشریه توفان بعمل آوردند آنها را معتقد ساختند که باید نقطه نظرهای جاذب تری را از نظر فعالیت و جلب نظر قشرهای جوان مطرح کنند. القائات این سه نفر و تلقینات مداوم مائوئیستهای عضو گروه توفان، سرانجام سبب شد که گروه مذکور به يك تشکیلات کاملا مارکسیستی هوادار نظریات مائوتسه دون تبدیل شود و جلوه این تغییر تفکر در تابستان سال ۲۵۲۶ شاهنشاهی (۱۹۶۷) با انتشار اولین شماره دوره دوم نشریه توفان بعنوان «ارگان سازمان مارکسیستی-لنینیستی توفان» بروز کرد.

از این زمان بیعد سازمان توفان به تلقین سه نفر از رهبران انشعابی حزب منحل توده بار دیگر مسئله «احیاء» حزب کمونیستی طبقه کارگر یعنی حزب توده‌منهای رهبری آنرا مطرح

کرد. سازمان توفان در اجرای این نظر فعالیت‌های تبلیغاتی وسیعی را شروع کرد و با وجود آنکه تصور میشد که اعضای سازمان توفان بطور عمده به مبارزه با حزب توده بپردازند ولی در عمل دیده شد که لبه تیز حملات آنها متوجه سازمان انقلابی است و مواردیکه تضاد این دو سازمان کمونیستی را بیشتر تشدید میکرد، کوششهایی بود که هر دو سازمان برای بسط نفوذ خود در کنفدراسیون دانشجویان و محصلین ایرانی و اشغال مواضع رهبری آن بعمل می‌آوردند. هردو سازمان در نشریات خود با عناوینی از قبیل «اپورتونیست»، «رویز یونیست»، «خرده بورژوا» و امثال آن یکدیگر را متهم نموده و مورد حمله قرار میدادند. از جمله مواردی که بهانه‌های قوی‌تری را علیه سازمان انقلابی در دست سازمان توفان قرار میداد، تضادهای مکرر در نظریات سازمان انقلابی و شکستهای این سازمان در رابطه با وقایع فارس و کردستان ایران بود.

سازمان توفان پس از تأسیس و مدتی فعالیت، یکی از اعضای کادر رهبری خود را برای تماس با کمونیست‌های داخل کشور و تشکیل شبکه‌های مخفی در روستاها، بایران اعزام نمود. این شخص که هادی جفرودی نام داشت، طی سالهای ۲۵۲۷، ۲۵۲۸، ۲۵۲۹ شاهنشاهی (۶۸، ۶۹، ۷۰) با کسان دیگری که از خارج آمده بودند، توانست شبکه‌ای متشکل از ۶۰ نفر در تهران و یکی از شهرهای خراسان واقع در شمالشرقی ایران بوجود آورد. این شبکه در سال ۲۵۲۹ شاهنشاهی (۱۹۷۰) شناخته شد و اعضای آن بازداشت شدند.

سازمان مارکسیستی-لنینیستی توفان که از ضعف‌های سازمان انقلابی بهره‌برداری و به توسعه نفوذ خود در کنفدراسیون پرداخته بود، توانست اقشاری از کنفدراسیون را در اروپا و آمریکا بسوی خود جلب نماید.

سازمان توفان در حال حاضر باانتشار منظم نشریه توفان، در کشورهای اتریش-آلمان فدرال-فرانسه و ایالات متحده آمریکا پایگاههایی دارد و قسمت عمده تلاش خود را متوجه نفوذ در کنفدراسیون نموده است. ثمره تلاشهای سازمان توفان در کنفدراسیون تدریجاً موجب بروز اختلاف در کنفدراسیون گردیده و طرفداران سازمان توفان در راه متلاشی ساختن تشکیلات فعلی کنفدراسیون و تأسیس سازمان متاثر از نظریات خود تحت همین عنوان فعالیت میکنند.

دعوا بر سر تقسیم پست‌ها

دکتر ملک‌زاده میلانی درباره کنفدراسیون چنین مینویسد: «... همیشه مهمترین مسئله‌ایکه در مرکز تمام اختلافات خارج از کشور قرار دارد، مسئله رهبری کنفدراسیون است. درحقیقت تمام مسائل دیگر مرتبط با همین مسئله بوده و انگیزه اصلی اختلافات را تشکیل میدهند. کنفدراسیون علیرغم اینکه در منشورش گفته شده یک سازمان دانشجویی و صنفی است، درواقع جبهه متشکلی است از سازمانهای کمونیستی و تا حدود کمی مذهبی مخالف رژیم ایران که فعالیت‌های آن حداقل نیمه‌مخفی و نیمه‌علنی است. بعلاوه برخلاف آنچه که کنفدراسیون می‌بایستی یک سازمان دانشجویی باشد، اکثریت نزدیک باتفاق گردانندگان آن، دانشجوی نیستند و این سازمان در اوج فعالیت خود، اقلیتی محدود از

دانشجویان ایرانی را دربر نمیگیرد... در غایت محتوای اصلی اختلافات بین گروههای تشکیل دهنده، بر سر رهبری در خارج است. هرگاه گروهی بحدی میرسد که احساس میکند باید در کنفدراسیون سهم بیشتری داشته باشد، ائتلافات قبلی درهم شکسته میشود و ائتلافات جدیدی متناسب با سطح قدرتهای جدید، جایگزین آن میگردد. اختلافات و اغراض شخصی، خودخواهیها، تحریکاتی که از طرف نیروهای خارجی صورت میگیرد، تشخیص مصلحتهای جدید از طرف نیروهائی که از این فعالیتهای پشتیبانی میکنند، همه دست بدست هم داده و در تعیین شدت وحدت این اختلافات، نقش موثر ایفا میکنند... معمولاً قبل از تشکیل هر کنگره یا سمیناری، نمایندگان گروههای مختلف بجلسه می‌نشینند و بر مبنای قدرتی، که در آن زمان دارند، پستها را تقسیم میکنند و سیاستها را معین میسازند. دانشجویانی که بعداً در این کنگره‌ها و یا نشستها شرکت میکنند، اکثراً فارغ و غافل از این هستند که در برنامه‌های شرکت کرده‌اند که نقشها از قبل تعیین شده است...»

تضاد و تفرقه در کنفدراسیون

دکتر ملک‌زاده میلانی سپس شرح مبسوطی درباره هر یک از گروههای متشکله کنفدراسیون نوشته و در ورای اختلاف نظرهای شخصی رهبران کنفدراسیون، بمسائل جنبی و در عین حال اساسی که در رابطه با تضادهای درونی کنفدراسیون است، اشاره میکند و درباره اثرات انقلاب ایران در کنفدراسیون چنین مینویسد: «... با انقلاب شاه و مردم تغییرات عمده‌ای در ایران بوجود آمد که گروههای مخالف را با مسائل جدی روبرو کرد. وضع این گروهها در رابطه با تحولات ایران روز به روز مشکلتتر میشد. اجرای برنامه‌های وسیع و سازنده رفاهی در داخل کشور و بهبود اعجاب‌انگیز وضع اقتصادی ایران که روزنامه‌های غربی را بشگفتی دچار ساخته و دائماً از «معجزه اقتصادی ایران» صحبت میکردند و بالاخره شواهد متعددی نشان میداد که جامعه ایران از هر جهت تکان خورده رهبران گروههای مخالف و کنفدراسیون را واقعاً گیج کرده بود و این وضعیت با تئوریهایی آنها در مورد ایران مغایر بود. از طرف دیگر نقش قاطعانه ایران در مورد مسئله نفت در مقابل غربی‌ها، این شعار را که «ایران وابسته با امپریالیسم» است، بی‌اثر ساخته بود. قابل قبول نبود که رژیم ایران هم وابسته به امپریالیسم غرب باشد و هم بزیان آن، درآمدهای حقه و اضافی خود را از غرب با قاطعیت مطالبه کند. در درون کنفدراسیون نظریات مختلفی در این باره ارائه میشد ولی بهر حال بی‌اثر بود و آشوب فکری در رهبری کنفدراسیون ایجاد کرده بود. باین ترتیب رهبری کنفدراسیون در قبال اوضاع ایران خود را عاجز می‌دید یا بایستی تغییرات را قبول کند و دیگر ضرورتی برای مخالفت باقی نمی‌ماند و یا باید توجیه قابل قبولی ارائه کند که آنهم میسر نبود. اینجا بود که از جانب هر گروهی باصطلاح مبارزات درونی و پاکسازی کنفدراسیون صرفاً از جهت آنکه بهانه‌ای برای سرگرم کردن باشد، عنوان شد. در این روند بعید نیست که نیروهائی که از سیاست نفتی ایران ناراحت بودند، در تحریک فعالیتهای کنفدراسیون نقش مؤثری داشته باشند. شکی نیست که محافل غربی، در مواردی از فعالیت کنفدراسیون پشتیبانی میکنند و این صرفاً بخاطر منافع خودشان است و هیچ علاقه‌ای بوضع مردم ایران ندارد.»

دکتر ملک‌زاده میلانی در جای دیگری مطلب را بطور مشروح‌تر در رابطه با اختلافات

داخلی کمونیست‌ها توضیح داده و در مورد برخورد مائوئیست‌های عضو کنفدراسیون با انقلاب ایران چنین عنوان میکنند: «... عادی شدن روابط ایران و چین و پشتیبانی‌های متعدد چینی‌ها از سیاست خارجی ایران و نقش اعلیحضرت همایونی در مبارزات ضد امپریالیستی کشورهای جهان سوم، در تشدید اختلافات داخلی کنفدراسیون نقش موثری داشت. بهر حال این خود گروه‌های مائوئیست کنفدراسیون بودند که چین را «پایگاه انقلاب» معرفی کرده و حزب کمونیست چین را ساکنان انقلاب جهانی.

مواضع سیاسی چین در رابطه با انقلاب ایران با مواضع کنفدراسیون شدیداً مغایر بود. حتی در این زمینه يك سازمان مارکسیست- مائوئیست آمریکائی بنام (october league) به پیروی از مشی‌چینی‌ها معتقد بود که شاهنشاه ایران واقعاً در مبارزات ضد امپریالیستی منطقه نقش رهبری دارند و تمامی گروه‌های مائوئیست با توجه به تأیید سیاست رهبری ایران توسط مائو باید زیر پرچم رژیم ایران قرار گیرند و بمبارزات ضد امپریالیستی پیردازند و لذا موردی برای باقی ماندن کنفدراسیون در موضع مخالفت با رژیم ایران باقی نمی‌ماند و باید منحل شود. بهر حال این مسائل روز بروز تضادهای درونی را افزایش میداد. سرانجام این اختلافات بجدائی گروه‌ها انجامید و در این میان جبهه ملی‌ها و کادرها عجزاً در موضع محکم‌تری در کنفدراسیون باقی ماندند و متحداً کنفدراسیون را یا بهتر است گفته شود، بخشی را که هوادار آنها بود، بسوی تروریسم سوق دادند...»

گروه کمونیستی کادرها که گردانندگان آن هم‌اکنون با همدیگر هم اختلاف دارند و بصورت عناصر حرفه‌ای در اروپا و آمریکا با منابع درآمد مشکوک فعالیت‌هایی را دنبال میکنند، یکی از گروه‌هایی است که اخیراً با جبهه ملی‌های کمونیست شده کنگره هیجدهم کنفدراسیون را تشکیل داده است. وضعیت این گروه کمونیستی در اینجا مورد بررسی قرار می‌گیرد.

سازمان کمونیستی کادرها

در محث مربوط به سازمان انقلابی، اشاره گردید که این سازمان از درون دچار تضادهائی شده و به بن‌بست رسیده بود. در سال ۲۵۲۶ شاهنشاهی (۱۹۶۷) که تضادهای درونی در اوج خود بود و مسائل مختلفی در پیش‌روی گردانندگان این سازمان قرار داشت، جلسه وسیعی برای رسیدگی به مسائل درونی سازمان انقلابی تشکیل شد. در این جلسه که در بدو امر برای حل مشکلات داخلی و یافتن راهی برای خروج از بن‌بست‌ها بود، مناقشات کادر رهبری بر سر اشغال مواضع و تقسیم برخی امتیازات بالا گرفت و مهدی خان بابتهرانی که از جاه‌طلبی بیش از حدی برخوردار بود، با متهم کردن دیگران بعنوان فرصت‌طلبیها، عده زیادی از اعضای سازمان انقلابی را با خود همداستان نموده و از این سازمان انشعاب کرد. مهدی خان بابتهرانی که قبلاً در چین دوره‌هایی دیده و جزو اولین نمایندگان سازمان انقلابی بود که با جمهوری خلق چین تماس گرفته بود، باتفاق دو تن دیگر باسامی بهمین نیرومند و مجید زربخش گروه تازه‌ای تحت عنوان گروه «کادرها» بوجود آوردند. وجه تسمیه این گروه عبارت بود از اینکه آنها برخلاف نظریه مائو در مورد انقلاب، شیوه محاصره شهرها از طریق روستاها را نمی‌پذیرفتند و معتقد بودند که فعلاً می‌باید کادری

مارکسیست تربیت کرد و کادرهای مارکسیست تربیت شده بطور خودبخودی در محیط ایران در شهر و روستا، هر کجا که شرایط مقتضی باشد، بایجاد سلول‌های انقلابی مبادرت کنند. با این ترتیب این گروه از آن جهت به گروه «کادرها» موسوم شد که بانیان آن عقیده داشتند که باید همه اعضاء بصورت «کادرهای حرفه‌ای» فعالیت‌های مارکسیستی انجام بدهند.

گروه مذکور در اوایل سال ۲۵۲۶ شاهنشاهی (۱۹۶۷) فقط يك اعلامیه منتشر کرد و رهبری سازمان انقلابی را بعنوان عناصر «فرصت طلب» مورد حمله قرار داد و مشی سازمان انقلابی که تقلید مطلق از شیوه‌های مائوتسه‌دون بوده باستهزاء گرفت. در مقابل سازمان انقلابی نیز جزوه‌ای زیر نام «راه محاصره شهرها از طریق دهات» انتشار داد و طی آن گروه کادرها را «انحلال طلب» و کسانی که میکوشند تا باصطلاح مبارزات کمونیست‌ها را در ایران تعطیل کنند معرفی نمود.

با انتشار جزوه اخیر، مبارزات شدیدی بین گروه کادریها و سازمان انقلابی آغاز گردید و این دو شدیداً یکدیگر را به داشتن بدترین خصائل متهم میکردند. دکتر ملکزاده میلانی در توضیح تضادهای درونی کمونیست‌های ایرانی و نقطه نظرهایی که هر يك از این گروهها ارائه میکردند، مینویسد: «هر يك از اینها حرفی میزدند. عده‌ای می‌گفتند باید طبق نظریه مائو انقلاب را از روستا شروع کرد و بعد از محاصره شهرها به پیروزی رسید. عده‌ای دیگر میگفتند باید کار را از شهر شروع کرد و حکومت را ساقط نمود و بالاخره گروه سوم عقیده داشتند که فعلاً نه باید به شهر رفت و نه به روستا بلکه باید مشغول تربیت کادرهای حرفه‌ای مارکسیست شد. جالب اینجاست که هیچیک از نظرات متنوع مطرح شده بر مبنایی هیچ تجربه‌ای استوار نبود و فقط هر کس گوشه‌ای از يك تئوری یکنفر را گرفته بود و صرفاً با الگوبرداری از آن به مخالفین خود حمله میکرد...»

باین ترتیب معرکه اختلاف که ناشی از جاه‌طلبی‌ها و خودپرستی‌های رهبران خودبین کادری‌ها و سازمان انقلابی بود، گرم بود و کادری‌ها کوشش میکردند تا در کنفدراسیون برای خود پایگاههایی دست و پا کنند ولی بهر حال تا سال ۲۵۳۰ شاهنشاهی (۱۹۷۱) این گروه نتوانست نفوذ دلخواه در کنفدراسیون بدست بیاورد.

تربیت کادری‌های حرفه‌ای

از گروه کمونیستی کادرها بااستثنای همان اعلامیه اول که مشعر بر اعلام موجودیت این گروه بود، نشریه‌ای منتشر نشد و کادری‌ها به فعالیت‌های محفلی و به زعم خود تربیت کادرهای حرفه‌ای مشغول بودند. بعداً مهدی خانبا با تهرانی از طریق کمونیست‌های آلمان فدرال در رابطه با گروه تروریست «با درماینهوف» قرار گرفت و از آن طریق با سازمانهای تروریستی عرب فلسطینی مرتبط شد. خانبا با تهرانی در ارائه این ارتباط با مقامات لیبی هم تماس گرفت و از طریق ارتباطی که با تروریست‌های فراری از ایران برقرار ساخته بود، در نقش حلقه ارتباطی بین گروه تروریست‌های مارکسیست ایرانی با حکومت لیبی قرار گرفت. (گروه تروریست‌های مارکسیست ایرانی که خود را «چریکهای فدائی خلق» نامیده،

مشکل از افرادی بود که در سال ۲۵۲۸ شاهنشاهی (۱۹۶۹) ابتدا در رابطه با بختیار در عراق در صدد ایجاد يك هسته صلح برآمدند و بعد از طریق مقامات عراقی به گروه‌های فلسطینی معرفی شدند. چند نفر از مؤسسين این گروه پس از طی دوره‌هایی در فلسطین، مخفیانه به ایران آمدند و از تابستان سال ۲۵۲۹ شاهنشاهی (۱۹۷۰) با انجام عملیاتی از قبیل سرقت مسلحانه از بانکها و خرابکاری در اماکن عمومی و مراکز خصوصی، يك سلسله عملیات تروریستی را طی ۶ سال اخیر انجام دادند. این افراد طی این مدت دهها نفر از مردم بیگناه را به قتل رسانیدند و تعدادی از آنها مخفیانه از ایران گریختند. چندان از این افراد مسئول برقراری ارتباط با کمونیست‌های خارج از کشور شدند و همین چند نفر بودند که در رابطه با مهدی‌خان بابا تهرانی قرار گرفته و از طریق او از یکطرف با گروه تروریستی بادر مایهوف و از سوی دیگر با حکومت لیبی مرتبط شدند. آنها در جریان این ارتباطات ضمناً مقدمات برقراری رابطه با حزب کمونیست شوروی و اخذ و ارسال اسلحه و مهمات از حکومت لیبی به ایران را فراهم کرده بودند که بعلت متلاشی شدن کادر رهبری گروه در ایران در تابستان سال ۲۵۲۶ شاهنشاهی (۱۹۶۷)، تلاشهای آنها در این زمینه متوقف گردید. این افراد کماکان در لیبی اقامت دارند و معدودی از همفکران آنها در ایران بحال اختفا بسر میبرند).

سازمان کادرها باین ترتیب در رابطه با تروریسم بین‌الملل قرار گرفته و در حال حاضر سه محفل وابسته به گروه کادرها در اروپا فعالیت دارد. محفل اول تحت رهبری مهدی خانبا تهرانی در آلمان است که بطور مستقیم با تروریسم جهانی مرتبط است و یکی از اعضای انجمن دانشجویان ایرانی در آلمان غربی، در یکی از جلسات این انجمن در مونیخ پیرامون تماسهای مهدی خانبا تهرانی چنین گفته است: «يك کشیش غربی برای اجرای مقاصد بخصوصی مبلغ قابل توجهی پول در اختیار مهدی خانبا تهرانی گذارده بود و بعد که این موضوع افشاء شد، خانبا تهرانی ادعا کرد که این پول را مسترد داشته ولی این گفته او صحیح نبود و بعلاوه یکی از دیپلمات‌های ممالک غربی مقیم آلمان فدرال خانه مجهزی تهیه و برای سکونت در اختیار مهدی خانبا تهرانی گذارده است.

محفل دیگر تحت رهبری یهمن نیرومند در برلین غربی فعالیت دارد و کوشش این محفل آموزش تئوریک مسائل مارکسیستی به اعضاء میباشد. محفل سوم را مجید زربخش در پاریس تحت اداره دارد و نشریه‌ای تحت نام «مسائل تئوریک سوسیالیسم» منتشر میکند. این گروه در آمریکا و بخصوص در نیویورک و سن‌خوزه دارای فعالیت و نفوذ محسوسی میباشد.

دانشجوی ۴۳ ساله!

در خاتمه این مبحث بی‌مناسبت نیست بماهیت شخصی و وضعیت رهبران گروه کادرها و تضادهای آنها با یکدیگر نیز اشاره‌ای بشود. مهدی‌خان بابا تهرانی ۴۳ سال دارد و نزدیک به بیست سال است در اروپا تحصیل میکند و هنوز هم خود را دانشجوی! میخواند. او زمانی که عضو آشکار در فعالیت‌های کنفدراسیون بود، مدتی بعنوان عضو هیئت دبیران این سازمان ایفاء نقش میکرد.

در این زمان بعلت وقوع زلزله در ایران، از طرف دانشجویان ایرانی و با تبلیغات کنفدراسیون مبالغ قابل توجهی (متجاوز از یکصد هزار مارك آلمان فدرال) پول برای کمک به زلزله زدگان جمع‌آوری و در يك حساب بانکی که مسئولیت آن با مهدی خانیاباته‌رانی بود، ذخیره گردید. این پول هرگز بدست زلزله‌زدگان نرسید و سرنوشت آن هنوز هم مبهم است. این شخص از تاریخ ۱۹۷۵/۸۰/۶ به عضویت باشگاه لختی‌های آلمان غربی درآمد و کارت عضویت او تحت شماره ۲۳۰۰۵۳ صادر گردید. مهدی خان‌بابا ته‌رانی که بظاهر خود را باصطلاح انقلابی میدانند، سالها است در اروپا زندگی مرفه‌ی دارد. فی‌المثل او برای خوشگذرانی مسافرت‌های متعددی میکند و توجیه این مسافرت‌ها را انجام مذاکرات و تهیه گزارشات قلمداد میکند. او تاکنون دوبار ازدواج کرده و همسر اول او بنا بگفته خودش بعلت انحرافات خان‌بابا ته‌رانی از او جدا شده است.

مجید زیربخش رهبر جناح دیگر گروه کادرها ۳۶ ساله نیز کماکان خود را دانشجو قلمداد میکند. او مدتها در عراق و اردن با گروه‌های افراطی عرب فلسطینی در تماس بوده و از دو سال قبل بعلت تضاد منافع با مهدی‌خان‌بابا ته‌رانی اختلاف پیدا کرده و از جهت دیگر به فعالیت‌های تروریستی روی آورده است. عوامل تحت تلقین او از جمله کسانی بودند که اخیراً در پاریس مبادرت به ترور يك دیپلمات ایرانی کردند که در توطئه خود کامیاب نبودند. سومین رهبر گروه کادرها بهمن نیرومند فارغ‌التحصیل رشته فلسفه و زبان قبلاً به ایران سفر کرد و خواهان استادی دانشگاه بود. باو شغل استادیاری پیشنهاد شد ولی او شرایط زندگی ایران را دوست نداشت و لذا دوباره به اروپا برگشت و «کمونیست» شد. او بمخالف خوانی علیه ایران پرداخت و کتابی با آمار مجعول درباره شرایط ایران منتشر ساخت.

دوستان نیرومند درباره او گفته‌اند که این شخص شبها در زیر زمینهای کاباره و دیسکوتک‌ها حشیش دود میکند و روزها برای آنکه «انقلابی» جلوه کند، ژاکت سوراخ‌دار و لباس مندرس میپوشد و عوامفریبی میکند. بهمن نیرومند نیز از طریق خواهر همسر سابق خود با گروه تروریست «بادر ماینهوف» در رابطه قرار گرفته و از سمپاتی‌زانی‌های این گروه به شمار می‌آید.

در این بررسی برای رفع هرگونه ابهامی در این زمینه، ضرورت يك توضیح را احساس میکنیم. بدیهی است که سازمانهای کمونیست و جبهه متشکل تلاشهای ضدمیهنی آنها، سالهاست به فعالیت‌های خود ادامه داده‌اند و این گونه کوششها بصورت يك حرفه دائمی آنها درآمد است. آنان قطعاً خود بهتر آگاهند که چه میکنند و باصطلاح چگونه «آب به آسیاب دشمنان ایران» میریزند؟

بنابراین نیت مسلماً آن نیست که این گروه حرفه‌ای موعظه شوند و بخود آیند- چه بسا ممکن است برخی از آنها واقعاً حقایق را بطور جامع نمیدانسته‌اند و این اقدام آنها را وادار سازد که با آگاهی بیشتر به نتایج عملیات ضدمیهنی خود برخورد کنند و درباره آن اندیشه نمایند- مراد بیشتر آنست که اولاً همه هموطنان ما به نیکی دریابند که چه دامها و توطئه‌هایی علیه تمامیت ارضی مملکت و منافع ملی آنان گسترده و ترتیب داده شده و چگونه نیروهای راست و چپ و سیاست‌های مختلف خارجی میکوشند تا زیرکانه، زیر پوششهای

ظاهراً موجه و بطرق گوناگون، با دست عناصر سست عنصر ایرانی، بر ضد ایران و ایرانی توطئه کنند و بزیان موجودیت ملی ما، منافع خود را تأمین سازند. و ثانیاً ضرورت هوشیار کردن آندسته از سازمانها و مراجع جهانی که بی‌خبر از واقعیات و صرفاً تحت تاثیر القایات عوامل مغرض و منحرف، ساده‌لوحانه، گاه و بیگاه به قضاوت در باره ایران می‌نشینند و داوریهای دور از منطقی نسبت بایران دارند، و این طبعاً برای حیثیت ایران که توانسته بشکل شگفت‌انگیزی در خانواده ملل مکان ویژه‌ای را بخود اختصاص دهد برزنده نیست، سبب گردیده تا ما به چنین بررسی و روشنگری دست بزنیم.

ذکر نمونه‌ای در اینجا بی‌مناسبت نیست. يك سازمان دانشجویی انگلیسی که اطلاعاتش در باره ایران در حد شنیده‌هایی از همان مغرضین راست و چپ ضد ایرانی است، در يك مقاله ادعای کاملاً غیر واقعی نسبت به ایران کرده است.

روزنامه‌های «تلگراف» و «ارکوس برادفورد یورکشایر» چاپ انگلستان به نقل از شخصی بنام «استیو پیرسون» رئیس اتحادیه دانشجویان دانشگاه برادفورد انگلستان، ادعا کرده‌اند که «دانشجویان ایرانی در صورت خروج از دانشگاه‌های انگلستان، در ترس قتل و شکنجه بسر می‌برند». پیرسون مدعی است که «مأموران مخفی ایران يك دانشجو را بسبب اینکه نشریات سیاسی پخش کرده بوده مورد شکنجه قرار داده و بقتل رسانیده‌اند». او اضافه کرد:

«صادق زیباکلام دانشجوی ۲۳ ساله ایرانی در تابستان ۱۹۷۴ از تعطیلات استفاده کرد و برای دیدار والدین خود به تهران رفت ولی هرگز برای ادامه رشته مهندسی به دانشگاه برادفورد باز نگشت. بقرار اطلاع وی بمحض ورود به ایران توسط «ساواک» مورد شکنجه واقع شده و این خبر در ماه نوامبر از دانشجویان ایرانی که در برادفورد مشغول تحصیل هستند، بدست آمده است.»

این مختصری از يك مقاله مفصل در جراید «انگلیسی» و اظهار نظر يك رهبر اتحادیه دانشجویی «انگلیسی» در مورد ایران است. اما واقعیت در مورد آقای زیباکلام چیست؟ آقای صادق زیباکلام از جمله اعضاء کنفدراسیون محصلین و دانشجویان ایرانی مقیم انگلستان بوده که در رشته مهندسی شیمی تحصیل کرده است. او بهنگام اقامت در انگلستان به گروههای کمونیست و مارکسیست اسلامی ملحق شده و پس از آن در رابطه با گروههای افراطی عرب واقع و يك دوره عملیات تروریستی طی کرده و بعداً به ایران آمده است.

مشارالیه در ایران با يك شاخه تروریست مرتبط شده و همراه با سایر اعضاء این شبکه دستگیر گردیده است. وی در تحقیقات به کلیه اقدامات خود اعتراف و طبق رای دادگاه به سه سال حبس محکومیت یافته است. او پس از گذرانیدن اندکی کمتر از مدت دو سال از محکومیت خود، بدلیل آنکه تبه خویش را از کارهای گذشته نشان داده، مورد عفو واقع و با بخشش بقیه مدت محکومیتش، از زندان آزاد گردیده است. زیباکلام که تحصیلات خود را در رشته مهندسی شیمی نفت به پایان آورده، هم‌اکنون آزاد است و بصورت مربی آزمایشگاه در تهران بکار پرداخته است.

نگاهی به متن خبر مندرج در روزنامه «انگلیسی» و اظهار نظر يك رهبر اتحادیه

دانشجویی «انگلیسی» در باره ایران و شاهد مدعایش یعنی وضعیت صادق زیباکلام و مقایسه آن با واقعیتی که در این باره وجود دارد، یعنی این شخص مرتکب جرم شده، محکوم شده و آزاد شده و حالا هم مانند تمام افراد عادی به زندگی عادی خود ادامه میدهد «کشته» یا «شکستجه» هم نشده، تفاوت ره میان ادعا تا واقعیت را نشان میدهد. این آقای «انگلیسی» یا مغرض است و محرک و یا بی اطلاع است و اغفال شده! بهر حال آیا بهتر نیست او و امثال او روشن شوند و یا لا اقل مقداری در دعاوی خود تأمل کنند تا این چنین بدروغ باقی و افترا و تهمت متوسل نگردند؟! اینک با توضیحی که دادیم، دنباله مطالب پیشین را ادامه میدهم. طی مباحث قبلی اشاره شد که گروههایی که کنفدراسیون را ساخته و یا آنرا به جبهه سربازگیری خود یا پوششی بر تلاشهای ضد ایرانی خویش بدل نموده بودند، هر يك بر سر اشغال مواضع حساس و رهبری کنفدراسیون، به رقابت و مسابقه با دیگر گروهها پرداختند. این گروهها در واقع نماینده مسابقه و رقابت قهرتگاهی بوده و هستند که از پشت پرده آنها را هدایت میکنند. دکتر ملك زاده میلانی طی مطالب مشروحی که در این باره نوشته، اشاره‌ای باین مضمون دارد: «... این گروهها در سطح کنفدراسیون، در واقع تا زمانی میتوانند به حیات جلبکی و فعالیتهای محدود خود ادامه دهند که کم و بیش مورد حمایت مستقیم و یا غیر مستقیم سیاستهایی باشند که در زمانهای گوناگون، نیل به هدفهایی را از حفظ این گروهها تعقیب میکنند. در واقع این سیاستها با عواملی که سالها در کنفدراسیون خریده‌اند، برای استفاده از احساسات ایرانیان مقیم خارج، سخت به رقابت و مسابقه مشغولند...»

کمونیست‌نماها

گروهها و سازمانهای کمونیست که البته بعضی از آنها هم بظاهر کمونیست و کمونیست‌نما هستند و بصورت عوامل اطلاعاتی، سیاسی و بعضاً اقتصادی سیاستهای غربی، تحت نامهای پوششی فعالیت میکنند، هر يك به مقتضای زمان و در اثر شرایط ایجاد شده، حتی از تغییر مواضع اعلام شده قبلی خود هم عدول میکنند. این تغییر مواضع هر گونه جنبه تجدید ایدئولوژی و تغییر نقطه نظرهای اعتقادی را در بر ندارد، بلکه بیشتر شیوه‌های تاکتیکی بمنظور فشار بر احساسات جوانان و جلب توجه آنان است.

مثال روشن در این زمینه موضع گیری حزب منحل توده نسبت به فعالیتهای تروریستی در ایران است. هنگامیکه اولین نشانه‌های بروز تروریسم در سال ۲۵۲۹ (۱۹۷۰) در ایران مشاهده شد، ارگانهای تبلیغاتی حزب منحل توده بشدت با این رویه به مخالفت پرداختند و کوشش تروریستها را در ایران يك «ماجرای جوئی چپروانه» خواندند. رادیو باصطلاح بيك ایران در گفتارهای پی‌درپی خود تروریستهای کمونیست را مورد حمله قرار میداد. از سوی رهبری حزب منحل توده، جزوه‌هایی انتشار یافت و زیر این مستمسک که عملیات مسلحانه سبب بیزاری مردم از «اقدامات اصیل مارکسیستی» میشود، عاملین فعالیتهای خرابکارانه را «ضد مارکسیست» «تروریست» و «آنارشویست» خواند. سازمانهای دیگر متشکله کنفدراسیون کم و بیش داوریهایی در این زمینه داشتند و سازمان انقلابی حزب منحل توده نیز که آزمونهای شکست‌خورده‌ای در رابطه با عملیات تروریستی در ایران داشت، با عملیات

تروریستی ابراز مخالفت می‌کرد، اما هیچ سازمانی مانند حزب منحل‌توده در اعلام مخالفت، بی‌تابی نشان نمیداد.

فعالیت‌های تروریستی در ایران بطور پراکنده ادامه یافت، تا اینکه حزب منحل‌توده در ساخت و پاختهای خارج از کشور، جناح مارکسیست شده جبهه باصطلاح ملی را واجد شرایط‌ترین گروه برای ائتلاف تشخیص داد. در اینجا بدلیل اینکه جبهه باصطلاح ملی در مقام مدافع‌ترین گروه از فعالیت‌های تروریستی قرار داشت، حزب منحل‌توده ناگزیر برای هموار کردن راه ائتلاف با جبهه مذکور دست به تغییر موضع زد و علیرغم اینکه مدتی نزدیک به دو سال مبارزات قلمی و تبلیغاتی شدیدی با گروه‌های تروریست بعمل آورده بود، ناگهان بدفاع از تروریست‌های داخل کشور و تأیید اقدامات آنها پرداخت. رهبری حزب منحل‌توده در این روند بیشتر از مارکسیست‌های اسلامی جانبداری میکرد. این جانبداری بیشتر از آنجهت بود که گروه تروریست مارکسیست‌های اسلامی از جنبه بنیادی یکی از شاخه‌های جبهه باصطلاح ملی بحساب می‌آمد و البته حزب منحل‌توده هم در جهت جلب توجه همین جبهه تغییر موضع داده بود، مضافاً اینکه در این راه جلب توجه جناح‌های مذهبی را هم مدنظر داشت.

باین ترتیب حزب منحل‌توده با توجه به شرایط زمان و نیل به قدرت بیشتر، بسوی جبهه ملی کشیده شد. از سوی دیگر جبهه باصطلاح ملی که از اول مداح فعالیت‌های باصطلاح مسلحانه در ایران بود، با رقیب نیرومندی در سطح کنفدراسیون مواجه شد. رقابت‌های ضدجبهه ملی از سوی «سازمان انقلابیون کمونیست» صورت میگرفت و بتدریج این جبهه را از مواضع قبلی در رهبری کنفدراسیون عقب میراند. جبهه مذکور از بدو تأسیس همواره بر ضد حزب منحل‌توده سخن گفته بود و آنقدر در ضدیت با حزب مورد بحث پیش رفته بود که سایر گروه‌های کمونیست با وجود داشتن اختلاف نظر با حزب منحل‌توده، در این روند، نسبت به جبهه باصطلاح ملی تحت این عنوان که يك سازمان ضد کمونیستی است، مخالفت میورزید. باین ترتیب هم جبهه باصطلاح ملی و هم حزب منحل‌توده تا قبل از این زمان، در مقام ضدیت و مخالفت با یکدیگر بهر گونه تلاش و تهمت و افتراضی دست‌زده بودند. اما «شرایط مقتضی» در این زمان و نیازی که جبهه باصطلاح ملی را وادار به جلب حمایت يك گروه دیگر مینمود، از يك طرف و همان نیاز مشابه حزب منحل‌توده را از طرف دیگر به نزدیکی با هم علاقمند نمود و در اینجا بود که لحنها و نقشها عوض شد.

تغییر موضعی

دکتر ملک‌زاده میلانی در این باره می‌نویسد: «... آنچه که قابل توجه است، تغییر موضعی است که حزب منحل‌توده در مورد اقدامات مسلحانه داده است. این سازمان از اولین سازمان‌هایی بود که علیه اقدامات مسلحانه در ایران جزوه انتشار داد و طی آن، باین شیوه «مبارزه» حمله کرد. بعدها این حزب در رابطه با جبهه باصطلاح ملی تغییر لحن داد و دلایل آن عبارت بود از اینکه اولاً گروه‌هایی که در ایران دست به اقدامات مسلحانه زده بودند، عموماً علیه حزب منحل‌توده موضع گرفته بودند. ثانیاً در صورتیکه اقدامات مسلحانه ریشه میگرفت، موقعیت حزب منحل‌توده تضعیف میشد. ثالثاً تر «عملیات مسلحانه» مغایر

تر «همزیستی مسالمت‌آمیز» بود، و بالاخره اگر موقعیت حزب منحلّه توده از بین میرفت در واقع موقعیت حزب کمونیست شوروی نیز در کنترل «جنبش‌های ایران» تضعیف می‌شد. این بود که از یک طرف با اعزام عوامل خود به عراق و کوشش در برقراری تماس با تروریست‌های داخل کشور، از سوی دیگر کوشش‌هایی را در نزدیک شدن به جبهه باصطلاح ملی در کنفدراسیون آغاز نمود. از طرف دیگر جبهه باصطلاح ملی که در کنفدراسیون رقابت‌های سازمان انقلابیون کمونیست که بیشتر در آمریکا رشد یافته بود، روبرو گردید. با توجه به اوضاع خواهان نزدیکی به حزب منحلّه توده و در واقع خواهان نزدیکی به حزب کمونیست شوروی بود. گردانندگان جبهه باصطلاح ملی عقیده داشتند که در اروپا، مخصوصاً ایتالیا و فرانسه احزاب کمونیستی وابسته به شوروی قدرت زیادی دارند و کمک گرفتن از آنها ضروری است. با این اعتقاد آنها هم از حملات ضد روسی و ضد حزب توده کاستند و بارها در کنگره‌های کنفدراسیون سعی کردند که قطعنامه‌های ضد شوروی یا تعدیل شوند و یا پس گرفته شوند.

باین ترتیب بود که حزب منحلّه توده و جبهه ملی با مخرج مشترك «تایید تروریسم» در ایران با هم نزدیک شدند.

از جمله گروه‌های دیگر که بمناسبت مقتضیات بعدی تغییر موضع داد، سازمان انقلابیون کمونیست ایران بود. این سازمان که در مبحث امروز وضعیت کلی آن مورد بحث قرار گرفته، در ابتدای امر شدیداً مخالف مشی عملیات مسلحانه بود و جزوهای هم در مبارزه و مخالفت با این شیوه انتشار داد. این سازمان بعد از آنکه گروه تروریست مارکسیست‌های اسلامی ماهیت مارکسیستی خود را ابراز کرد، با برخی از اعضاء متواری آن که در میان سازمان‌های افراطی عرب فلسطینی بسر میبردند، تماس گرفت و پس از انجام مذاکراتی، مشی مسلحانه آنرا تایید کرد و طی انتشار اعلامیه‌ای در آمریکا و اروپا به دفاع سرسختانه از این گروه و بطور کلی شیوه عملیات تروریستی مبادرت ورزید.

حالا چرا يك سازمان که از درون جبهه باصطلاح ملی در آمریکا با موضع کمونیستی سربرآورده، مخالف مشی تروریستی بوده و هنگامی هم که در رابطه با گروه‌های افراطی عرب فلسطینی قرار گرفته، فقط برای انتشار نشریات خود در ایران از طریق عراق از آنها استمداد نموده و حاضر به قبول مشی تروریستی و مسلحانه نبوده، ناگهان تغییر موضع میدهد و بصورت مدافع سرسخت این روش بدل میگردد، مسئله مبهمی است که بدون شك ارتباط با تماس‌های بعدی گردانندگان این سازمان با نیروهایی که بآنها دستور میدهند، دارد. ما از جهت آنکه این سازمان را بهتر بشناسیم و در جریان چگونگی پیدایش و رشد آن هم از نظر «زمانی» و هم از نظر «مکانی» باشیم به بررسی وضعیت این سازمان میپردازیم.

سازمان انقلابیون کمونیست ایران:

این سازمان که هسته «اولیه» آن در شهر برکلی واقع در ایالت کالیفرنای آمریکا تشکیل گردیده از سال ۲۵۲۷ شاهنشاهی (۱۹۶۸) موجودیت یافت. بنیانگذاران اولیه این سازمان کمونیستی، تعدادی از اعضای سابق جناح چپ جبهه باصطلاح ملی ایران در آمریکا بودند که ضمناً نسبت به نظریات مائوئیستی و شعارهای سازمان انقلابی حزب توده، تمایل

داشتند. از جمله بنیانگذاران اولیه این سازمان عبارتند از سیامک زعیم، عباس بزرگ، محمود کوثر، محمد امینی، فرامرز سمنانی، ژاله بهروزی و تقوی که رهبری آنها بدست فریدون علی‌آبادی، سیامک زعیم و حمید کوثر می‌باشد.

سازمان مزبور پس از تاسیس نشریه‌ای زیر عنوان «کمونیست» منتشر کرد و شماره اول آنرا به تبیین مرامنامه خود اختصاص داد. مطالب گفته شده در مرامنامه این گروه تقریباً همان مسائلی بود که سازمان انقلابی حزب توده عنوان میداشت و ضمناً روی ضرورت «ایجاد» حزب کمونیستی در ایران، ضدیت با حزب توده و شوروی تکیه میکرد و شعار اولیه اعضای آن «صدرماثو، صدرماست» بود.

اعضای سازمان انقلابیون کمونیست، در بدو امر فعالیت‌های خود را در شهرهای سن‌حوزه و برکلی کالیفرنیا در امریکا انجام میدادند و بعد ضمن اینکه با اعضای مخفی سازمان «کبک» در کانادا تماس گرفتند و به همکاری متقابل پرداختند، با استفاده از امکانات تازه‌ای به شرق امریکا روی آور شدند.

همکاری این گروه با سازمان «کبک» باین صورت بود که نشریات «کبک» بوسیله سازمان انقلابیون کمونیست در امریکا چاپ میشد و مخفیانه برای توزیع در اختیار آنها قرار میگرفت و متقابلاً سازمان «کبک» امکانات مالی و تسهیلاتی برای ورود و خروج مخفی این افراد در مرزهای شمالی امریکا فراهم می‌آورد.

سازمان انقلابیون کمونیست در بدو تاسیس تا مدت نزدیک به چهار سال در کادر جبهه باصطلاح ملی و کنفدراسیون فعالیت میکرد و بعد توانست همزمان با تضعیف سازمان انقلابی حزب توده ایران، فعالیت‌های خود را در سطح امریکا گسترش دهد و نفوذ قابل ملاحظه‌ای در شمال کالیفرنیا، شیکاگو و ایالات مرکزی امریکا بدست آورد.

این سازمان پس از تحصیل نفوذ نسبی برای ایجاد و توسعه سازمان خود در اروپا سه نفر از رهبران اصلی از جمله حمید کوثر و سیامک زعیم را به اروپا فرستاد. سیامک زعیم در اروپا توانست با نمایندگان جبهه خلق برای آزادی فلسطین برهبری جرج حبش تماس بگیرد و متعاقب آن نماینده‌ای را برای تماس با جرج حبش به فلسطین اعزام کرد.

در مذاکراتیکه نماینده سازمان انقلابیون کمونیست با جرج حبش بعمل آورد، اجازه یافت که سازمان انقلابیون کمونیست بتواند در پناه سازمان‌های افراطی فلسطینی یک سلسله اقدامات انتشاراتی و تبلیغاتی را برای نفوذ در ایران از طریق عراق انجام دهد، مقدمات این فعالیت در اواخر سال ۲۵۳۳ شاهنشاهی (۱۹۷۴) فراهم شده بود ولی با حصول بهبودی در روابط ایران و عراق بحال تعلیق درآمد.

نمایندگان سازمان انقلابیون کمونیست در اروپا تلاش وسیعی بعمل آوردند که شاید افرادی را به گروه خود جلب کنند ولی توفیق قابل توجهی در این زمینه تحصیل نکرده‌اند.

کوشش عمده این افراد در اروپا در اوائل سال ۲۵۳۵ شاهنشاهی (۱۹۷۶) منجر به تشکیل یک سمینار در شهر آخن در آلمان فدرال گردید که عده‌ای حدود ۲۰۰ نفر بعنوان عضو، سمپاتی‌زان و ناظر در این سمینار شرکت داشتند که از ایالات متحده امریکا و

کشورهای آلمان و فرانسه باین سمینار آمده بودند. پی آمدهای این سمینار، توفیق محسوسی را برای سازمان انقلابیون کمونیست در بر نداشت.

سازمان انقلابیون کمونیست در عین طرفداری از روشهای مائو و حمایت از سازمانهای انقلابی، با گروه کادرها و سازمان توفان مبارزه داشته و ضمناً علیه تروتسکیستهای ایرانی فعالیت‌های تبلیغاتی انجام داده است.

نکته قابل ذکر دیگر در مورد سازمان انقلابیون کمونیست آنست که در درون این سازمان اختلاف نظرهای شدیدی بر سر تاکتیک‌های فعالیت بروز کرده و گروهی از آنها معتقد به اتخاذ شیوه‌های مسلحانه و گروهی دیگر معتقد به انجام فعالیت‌های تئوریک از طریق اعزام کادرهای ورزیده به داخل ایران هستند.

در پایان اشاره باین نکته بی‌مناسبت نیست که نادر اسکویی دانشجوی ایرانی مقیم آمریکا که یکی از تروریست‌های حمله کننده به همایون کی‌کاوسی عضو سفارت شاهنشاهی در پاریس بود، قبلاً در سازمان کمونیستی کادرها فعالیت داشت و از حدود یکسال قبل به سازمان انقلابیون کمونیست ملحق شده و چند ماه قبل از حادثه ترور، از آمریکا به پاریس آمده بود.

مطلب قابل توجه دیگر درباره سازمان انقلابیون کمونیست آنست که بطور عمده این سازمان در آمریکا بوجود آمده. گسترش یافته و تلاشهای آن در میان دانشجویان و ایرانیان مقیم آمریکا نسبت به سایر گروه‌های کمونیست ایرانی، موفقیت‌آمیزتر بوده است. نشریه «کمونیست» ارگان انتشاراتی و تبلیغاتی این سازمان از بدو تأسیس با کاغذ مرغوب و بطور کاملاً منظم و تیراژ وسیع انتشار یافته و مقدار زیادی توسط پست بایران ارسال گردیده است. ضمناً اخیراً دیده شده که نشریات این سازمان در پاکت‌های سیگارت وینستون ساخت آمریکا بطرز ماهرانه‌ای جاسازی و به ایران فرستاده شده است. بعلاوه تعدادی از اعضای سازمان مذکور بصورت حرفه‌ای و بدون داشتن هیچگونه منبع درآمدی، از امکانات مالی وسیعی برخوردار هستند که منابع تأمین کننده هزینه‌های گزاف آنها تاکنون مشخص نشده و مشکوک است.

دو سازمان دیگر متشکله از عناصر کنفدراسیون

گروه تروتسکیستها يك سازمان متشکل از گروهی کمونیست‌های انشعابی و اعضای سابق جبهه باصطلاح ملی است که به تبعیت از نظریات لئون تروتسکی (همدست سابق لنین و مخالف سرسخت استالین)، عقیده دارند که فقط در جامعه‌ای میتوان انقلاب سوسیالیستی را به انجام رساند که در آن وسائل تولید برشد کافی رسیده باشد (از قبیل جوامع آلمان غربی و انگلستان)، تروتسکیستها با چنین تزی تمام انقلابات کمونیستی در جهان را از جمله (انقلاب ۱۹۱۷ روسیه) رد میکنند

تروتسکیستهای ایرانی بر اساس همین نظریه از بدو شروع به فعالیت، ضمن آنکه با کلیه گروه‌های کمونیست ایرانی دیگر به شدت مخالفت میکردند، در عین حال با شیوه‌های تروریستی و اقدامات مسلحانه در ایران مخالف بودند.

جبهه باصطلاح ملی که از نفوذ وسعت یافته مائوئیست‌ها در کنفدراسیون ناخشنود بود و رقیب سومی را برای آنها جستجو میکرد از ظهور دسته جدیدی که ضد مائوئیست هم بود،

استقبال کرد و به تروتسکیست‌ها روی خوش نشان داد و جبهه ملی در حمایت و تأیید تروتسکیست‌ها بر این عقیده بود که با به جان هم افتادن این دسته و گروه‌های تروریست طرفدار مائو، عرصه را برای خود بی‌رقیب خواهد ساخت.

اما این تخیل شیرین جبهه باصطلاح ملی چندان دوام نیاورد، زیرا تروتسکیست‌ها بهمان اندازه که ضد مائوئیست بودند ضد جبهه ملی هم بودند. آنها جبهه ملی را يك سازمان بورژوازی مرتجع و سازشکار میخواندند و در این مورد شدیداً به جبهه مذکور حمله میکردند باین ترتیب جبهه باصطلاح ملی هم موضع مخالف نسبت باین گروه گرفت.

ما در بررسی امروز این دو گروه یعنی گروه تروتسکیست‌ها و جبهه ملی باصطلاح ایران در خارج کشور را مطالعه می‌کنیم.

تروتسکیست‌های ایرانی

گروهی که تحت نام تروتسکیست‌های ایرانی در خارج از کشور فعالیت دارد، يك سازمان مارکسیستی تازه بنیاد است که بطور عمده در ایالات متحده امریکا فعالیت مینماید این سازمان که هنوز تشکیلات منظمی هم ندارد از نظر فکری پیرو نظریات تروتسکی میباشد و عملاً با هر دو جبهه کمونیزم بین‌الملل (مسکو و پکن) مخالف است.

گروه تروتسکیست‌های ایرانی بوسیله شخصی بنام بابک زهرائی در امریکا پایه‌گذاری شده و از سال ۲۵۲۷ شاهنشاهی (۱۹۶۸) با انتشار نشریه‌ای زیر عنوان «گروه رزمندگان تروتسکیست ایرانی وابسته به بین‌الملل چهارم» اعلام موجودیت نمود.

بابک زهرائی قبل از اینکه به فعالیتهای ضد ایرانی و تاسیس گروه تروتسکیست‌های ایران اقدام کند، عضو سازمان تروتسکیست آمریکائی «اتفاق جوانان سوسیالیست» (Y.S.A) بود که بعداً به تاسیس سازمان تروتسکیست‌های ایرانی اقدام کرده است.

همزمان با تشکیل این سازمان فعالیت مائوئیست‌ها در امریکا رونق محسوسی داشت و در حقیقت تروتسکیست‌ها برای مبارزه با مائوئیست‌ها وارد میدان شدند.

آنها در امریکا به فعالیتهای وسیعی دست زدند و در کنفدراسیون توسط گروه‌های کمونیست دیگر با آنها مبارزاتی شروع شد و ادامه این مبارزات سبب شد که اعضای این گروه از کنگره ۲۲ سازمان دانشجویان ایرانی در امریکا که وابسته به گروه‌های مارکسیست طرفدار مائو بود، اخراج کردند.

فعالیتهای این گروه تا سال ۲۵۳۴ شاهنشاهی (۱۹۷۵) رونق قابل توجهی نداشت تا این که در این سال از طرف این گروه کمیته‌ای تحت نام «کمیته دفاع از آزادی هنر و اندیشه در ایران» تشکیل گردید و باین ترتیب فعالیتهای آنان افزایش یافت. و بعضی از شخصیت‌های امریکائی از جمله «دانیل الزبرگ» (۱) «رمزی کلارک»، «کلی‌فورد» و «جک اندرسون» با این گروه در ارتباط قرار گرفتند و امکاناتی برای تبلیغات ضد ایرانی در اختیار تروتسکیست‌ها گذاشتند استفاده از همین تسهیلات بود که یکی از اعضای گروه موفق گردید در کمیته فرعی روابط بین‌المللی کنگره امریکا تبلیغاتی علیه ایران بعمل آورد. ضمناً مؤسسه انتشارات «فانوس» در نیویورک که اخیراً اقدام به چاپ و انتشار ترجمه فارسی «بیانیه کمونیست» بعنوان یکی از نشریات تروتسکیست‌ها نموده و همچنین مؤسسه

مطبوعاتی «ایجد» در آمریکا از مراکز تروتسکیست‌های ایرانی در ایالات متحده آمریکا هستند.

از جمله افراد فعال گروه تروتسکیست‌ها در آمریکا عبارتند از بابک زهرائی، بهرام عطائی، اروند ابراهیمیان، فریدون استفیاری، محمود صیرفی‌زاده، فریبرز رخشا و محمد فلسفی.

نکته قابل ذکر درباره تروتسکیست‌های ایرانی آنستکه فعالیت‌های تبلیغاتی این گروه در آمریکا از وسعت قابل توجهی برخوردار است و منابع مالی که تأمین‌کننده هزینه‌های سنگین اقدامات تروتسکیست‌ها می‌باشد، تاکنون نامشخص مانده است.

(۱) - دکتر ملک‌زاده میلانی در بحث مربوط به گروه تروتسکیست‌ها راجع به دانیل الزبرگ یادآور شده که این شخص از اعضای CIA بوده که بعد از ماجرای واترگیت ظاهراً از این سازمان خارج شده است.

جبهه ملی ایران در خارج از کشور

چنانکه در مقدمه این بررسی اشاره شد، در حدود سالهای ۲۵۲۱-۲۵۲۰ شاهنشاهی ۶۲-۱۹۶۱ گروهی از همکاران سابق مصدق و فرزندان فئودالهای سابق در اروپا و آمریکا تشکیلاتی بنام جبهه باصطلاح ملی ایران در خارج از کشور بوجود آوردند. از همان ابتدا، کوشش‌های این جبهه مصروف نفوذ در کنفدراسیون محصلین و دانشجویان ایرانی مقیم خارج از کشور که توسط حزب منحل توده بوجود آمده بود، گردید در فاصله سالهای ۲۵۲۱-۲۵۲۴ شاهنشاهی (۶۲-۱۹۶۵) اعضای جبهه مزبور تحت تاثیر حوادث داخلی ایران و پیشرفت سریع انقلاب شاه و مردم در زمینه‌های مختلف، بطور هماهنگ فعالیت میکردند. از اوائل سال ۲۵۲۴ شاهنشاهی (۱۹۶۵) که بتدریج کمونیست‌ها به دو دسته تقسیم شده و ضمناً در سازمانهای دانشجویی و کنفدراسیون نفوذ محسوس کرده بودند، تدریجاً بخش عمده‌ای از کادرهای رهبری جبهه ملی نیز زیر نفوذ کمونیست‌ها قرار گرفتند. اعضای يك جناح از این جبهه که اعتقادات شدید مذهبی داشتند و مخالف کمونیست‌ها بویژه حزب توده بودند، به همکاری جبهه ملی و ارتباطات آن با کمونیست‌ها معترض گردیدند و این مسئله و مسائل دیگری که در رابطه با روحیه‌های جاهطلبانه رهبران جبهه مذکور بود، بتدریج جبهه ملی را به دو جناح مشخص تبدیل کرد.

همکاری با بختیار

یکی از این دو جناح تحت تاثیر مارکسیست‌ها، تدریجاً گرایشات کمونیستی پیدا کرد و گردانندگان آن اگرچه برای حفظ ظاهر تاجر خود را از عقاید کمونیستی مخفی میکردند، ولی در عمل کمونیست بودند. این افراد که بیشتر گرایشات مائوئیستی پیدا کرده بودند، در سال ۲۵۲۶ شاهنشاهی (۱۹۶۷) مسئله تربیت و اعزام کادرهای باصطلاح انقلابی را بداخل ایران مورد توجه قرار داده و متعاقب بروز اختلاف میان ایران و عراق، در صدد برآمدند که با استفاده از شرایط پایگاه عراق، عملیات نفوذی بداخل ایران و تشکیل هسته‌های مخفی را تعقیب کنند.

در اجرای این نظر بود که دو تن از گردانندگان جبهه مزبور باسامی حسن ماشائی و خسرو کلانتری (شخص اخیر از آمریکا اخراج شده بود) بعراق عزیمت کردند و ضمن تماس با سازمانهای اطلاعاتی عراق و همدستی با تیمور بختیار، تشکیلاتی زیر نام «جبهه ملی ایران در خاورمیانه» بوجود آوردند. این افراد که در خفا با بعضی از رهبران حزب توده نیز تماس داشتند، تا سال ۲۵۳۴ شاهنشاهی (۱۹۷۵) مرتباً نشریه خود را تحت عنوان «باختر امروز» در عراق چاپ و منتشر میکردند ولی در عمل موفقیتی برای نفوذ به داخل ایران بدست نیاوردند.

این افراد متعاقب بهبود روابط ایران و عراق، به اروپا برگشتند و برای ادامه فعالیت در کشورهای اروپائی و آمریکا به همدستان دیگر خود که طی این سالها موفق شده بودند با استفاده از ضعف ناشی از تضادهای داخلی گروههای کمونیست، در کنفدراسیون محصلین و دانشجویان ایرانی موقعیت نسبتاً محکمی احراز کنند، ملحق گردیدند. این جناح جبهه ملی ایران در خارج از کشور علاوه بر نشریه باختر امروز نشریات متعدد

دیگری تحت عناوین مختلف منتشر کرده و از همکاری سازمانهای دست چپی کشورهای اروپای غربی برای اقدامات انتشاراتی خود برخوردار بوده‌اند. ضمناً جناح مذکور در کشورهای اروپائی و ایالات متحده امریکا نفوذ محسوسی در میان دانشجویان کسب نموده و بخصوص به عنوان يك سازمان که ظاهراً عنوان «ملی» دارد توانسته گروهی از دانشجویان جوان و ناآگاه را اغفال و بسوی خود جلب نماید. جناح دیگر جبهه ملی که در بادی امر بعلت مخالفت با تمایلات مارکسیستی جناح اول جبهه باصطلاح ملی، با آن به مخالفت پرداخته، توانسته گروههای دانشجویی را که تحت نام «انجمنهای اسلامی» در ممالک اروپائی و امریکا متشکل شده‌اند، با خود همداستان نماید.

این جناح پس از شروع فعالیتهای تروریستی توسط گروه مارکسیستهای اسلامی در ایران (در سال ۲۵۲۰ شاهنشاهی ۱۹۷۱) به حمایت کامل از این گروه تروریست پرداخته و با انتشار نشریه‌ای زیر عنوان «پیام مجاهد» تلاش وسیعی را در جهت معرفی و انعکاس فعالیت‌های گروه تروریست مذکور آغاز نموده است.

همکاری با جرج حبش

این جناح ضمناً در پاریس يك پایگاه برای گروه مارکسیستهای اسلامی بوجود آورده و با استفاده از امکاناتی که در اختیار دارد، موجبات تأسیس پایگاه دیگری را نیز نزد سازمانهای افراطی عرب فلسطینی فراهم آورده و عملاً گروه مورد بحث را با جبهه خلق برای آزادی فلسطین تحت رهبری جرج حبش مرتبط ساخته است.

بطور کلی در حال حاضر هر دو جناح جبهه ملی فقط اسم بی‌مسمای جبهه ملی، را بعنوان سرپوشی بر افکار و اقدامات خود بدنبال می‌کشند و با ارتباطاتی که از یکطرف با جوامع مارکسیستی کشورهای اروپای غربی و سازمانهای افراطی عرب در اروپا و سازمانهای مارکسیستی در امریکا و از طرف دیگر با سازمانهای تروریستی و افراطی غرب فلسطینی و حزب کمونیست جمهوری دمکراتیک خلق یمن دارند. آنها نیز عملاً زیر پرچم کمونیسم و تروریسم بین‌الملل قرار گرفته‌اند.

به مجموع بررسیها و گفته‌های پیشین افزایش این نکته ضروری است که در کشورهای اروپای غربی، ایالات متحده امریکا و کشورهای آسیائی، جمعاً نزدیک به ۵۰ هزار نفر دانشجوی ایرانی سرگرم تحصیل و طی دوره‌های تخصصی هستند. از مجموع این عده حدود دوهزار نفر بطور کلی در کلیه واحدهای تشکیلاتی کنفدراسیون و سازمانها و گروههای کمونیست متشکله آن، بصورت عضو و یا ناظر مشارکت دارند. از این دوهزار نفر حدود پانصد نفرشان حرفه‌ایها و کسانی هستند که یا در تحصیل موفق نبوده و بجای ادامه تحصیل، بعمليات ضدایرانی پرداخته‌اند و یا آنکه طی سالها اقامت در خارج از کشور، وابستگیهای سیاسی ویژه‌ای یافته و بصورت مزدور بیگانگان در آمده‌اند. بقیه کسانی که بنحوی در کنفدراسیون یا سازمانهای متشکله آن فعالیت دارند، عناصر فریب‌خورده و دنباله‌رو هستند که عوامل مختلفی از قبیل عقده، ناآگاهی بواقعیات اجتماعی ایران، تحریک

احساسات، کنجکاووی جوانی و امثال آن، محرك آنان بوده و در واقع سیاهی‌لشگر در نمایشات کنفدراسیون میباشند و به تجربه ثابت شده که اعضاء این قشر دنبالمرو، پس از مدتی خودبخود، از ادامه مشارکت در امور کنفدراسیون دوری گزیده‌اند. در مورد نقش کلی فعالیتهای کنفدراسیون و اثرات آن کافی است به هدف‌ها و وابستگیهای گروههای ایجاد کننده و متشکله این سازمان توجه شود.

فعالیت‌های ضد ایرانی

حزب منحل توده و دارودسته آن بعنوان مؤسس اولیه کنفدراسیون، طی سی و پنجسال چه در ایران و چه در خارج از کشور، ماهیت سیاسی و هدفهای ضدایرانی خود را به خوبی نشان داده است. این حزب در طول فعالیت علنی و مخفی خود در ایران چه هنگامی که تظاهرات خیابانی برای واگذاری امتیازات اکتشاف و استخراج نفت شمال، براه می‌انداخت و چه زمانی که از تجزیه آذربایجان ایران پشتیبانی میکرد و بالاخره هنگامیکه از طریق افسران توده‌ای بجاسوسی وسیعی در ارتش شاهنشاهی ایران دست زد و بالاخره بعد از فرار سران آن بخارج از کشور و اقامت در اروپای شرقی و ادامه فعالیت‌های ضدایرانی، به بیکی مشخص کرد که در خدمت اهداف چه نوع سیاستها و نیروهای خارجی میباشد؟

سایر کمونیست‌هایی که در قطب مخالف حزب منحل توده قرار گرفتند و با تماسهای مکرر خارج از ایران، دستجات و سازمان‌هایی را بوجود آوردند، با روابطی که با ممالک خارجی دیگر برقرار ساختند بالاخره بدریافت کمکهای مالی و آموزشی و حمایت‌های دیگر نائل شدند، نشان دادند که خدمتگزار پیشرفت چه نوع هدف‌هایی هستند. جبهه باصلاح ملی و دارودسته آن که در طول موجودیت خود در دورانهای مختلف، مراتب سرسپردگی خویش را به بیگانگان ثابت کرده و در ستیزه‌جویی با استقلال و موجودیت مملکت تا آن حد پیشرفته که جوانان وطن را تا پرتگاه «تروریسم» کشانیده و در خدمت تروریسم بین‌الملل قرار گرفته. نیز دارای آن چنان شناسنامه آشکاری است که اثرات وجودی و کوشش‌های ضد میهنی آن. علیرغم اسم بی‌مسمای «ملی» که بر خود گذارده- نیاز به توصیف ندارد. بعلاوه بخش عمده‌ای از اعضاء این جبهه در نهایت مارکسیست شده‌اند و طبعاً آنها نیز بنحوی خادم کمونیسم جهانی هستند.

نتیجه آنکه کنفدراسیون محصلین و دانشجویان ایرانی مقیم خارج از کشور، نه تنها يك سازمان صنفی دانشجویی نیست، نه تنها برای حل مشکلات صنفی و تحصیلی جوانان ایرانی دور از وطن بوجود نیامده، نه تنها در برگیرنده همه دانشجویان دانش‌پژوه و میهن‌پرست ایرانی نیست، بلکه يك تشکیلات ضدایرانی و کمونیست است که توسط معلودی افراد ملیت باخته و در خدمت بیگانه قرار گرفته حرفه‌ای بوجود آمده و بگونه يك «شرکت سهامی خاص فعالیت بر ضدایران» تلاش میکند و به اغوا و اغفال فرزندان این سرزمین میپردازد و هرکجا هم که «اقتضا» کند و «مورد اشاره» قرار گیرد، علیه ایران و سیاست مستقل ملی ایران کارشکنی میکند و جنجال براه می‌اندازد.

این سازمان و گروه‌های متشکله آن طی ۱۷-۱۸ سال فعالیت، هر شعاری داده با

واقعیت منطبق نبوده و هر اقدامی کرده علیه مصالح ملت ایران بوده است. کنفدراسیون و سازمانهای کمونیست حول محور آن، در سالهای اخیر واقعاً در قبال انقلاب ایران عاجز شده‌اند. شعارها و تبلیغات فریبنده آنان خیلی زود در برابر حقایق انکارناپذیر تحول سیاسی، اقتصادی و اجتماعی و بالاخره سیاست مستقل ملی ایران بی‌اثر گردید. آنها پس از آن دیگر حرف تازه‌ای برای فریب و جنجال‌آفرینی نداشته‌اند و لاجرم به هوجوی گری تازه‌ای دست زده و بمجازات و مقابله با کوششهای تروریستی تحت عنوان آزادی اعتراض میکنند. البته اینگونه کارها، از عوامفریبی این عده بعید نیست، ولی تعجب‌آور است که کمونیستها که میکوشند هر نظامی را براندازند و «دیکتاتوری پرولتاریا» یعنی تسلط یک شیوه تمام عیار دیکتاتوری را جانشین آن کنند، چگونه دم از «آزادی» میزنند؟ (میلوان جیلاس یکی از کمونیستهای با سابقه دنیای کمونیسم در کتاب معروف «طبقه جدید» از دیکتاتوری پرولتاریا و از مفهوم واقعی تسلط کمونیستها که مدعی تلاش برای تشکیل «جامعه بدون طبقه» هستند، نقش روشنی بدست داده و آنهائیکه بصورت تخیلی در پی سراب کمونیستی میباشند، بهتر است قبلاً نوشته‌های این کمونیست قدیمی و با تجربه را مطالعه کنند). بدین ترتیب مطالعه ماهیت کنفدراسیون، هدف کلی آنرا بصورت یک سازمان کمونیستی آشکار میسازد و نشان میدهد که سازمان مذکور و دستجات متشکله آن، کلاً در تعقیب چه هدفی هستند. ولی نقش فعالانه کمونیستی کنفدراسیون و اقمار آن، یک روی سکه است. روی دیگری هم وجود دارد که نمی‌توان درعین آنکه روی جدید را در کل سازمان و تشکیلات کنفدراسیون دید، ضمناً نمیتوان آنرا از ماهیت و کیفیت عملی این سازمان جدا دانست. روی دیگر این سکه قلب زمینه‌های مساعد آن برای تأمین منافع سیاسی و اطلاعاتی از جانب برخی محافل طمع‌کار غربی است، به این مفهوم که علاوه بر آنکه فعالیت‌های کنفدراسیون و دارودسته آن گاه و بیگاه بصورت «شمشیر داموکلس» علیه سیاست مستقل ملی ایران، بکار برده میشود، اعضاء فعال آن در روند تلاشهای ضدایرانی خود، بانحاء مختلف، بصورت عوامل جاسوسی و اطلاعاتی سازمانهای بزرگ جاسوسی ممالک غربی در می‌آیند.

البته ناگفته نماند که علاوه بر سازمانهای اطلاعاتی و جاسوسی ممالک غربی، سازمانهای اطلاعاتی ممالک اروپای شرقی نیز برای نفوذ در کنفدراسیون و بهره‌برداریهای سیاسی و اطلاعاتی، تلاش وسیعی بعمل می‌آورند.

نفوذ سازمانهای اطلاعاتی

حال این سؤال مطرح میشود که مراد سازمانهای اطلاعاتی، بویژه سازمانهای اطلاعاتی و جاسوسی غربی از جلب همکاری اعضاء موثر کنفدراسیون چیست؟ جواب این پرسش در حقیقت شامل دو قسمت است. اول آنکه، وقتی افرادی که در سطح رهبری کنفدراسیون هستند و یا حداقل آن قدرت و اثر وجودی را دارند که بتوانند بفعالیتها و حرکات کلی کنفدراسیون جهت بدهند، میتوانند در موقع مقتضی و شرایطی که ایجاب نماید، بنحوی و در موقعیت معینی، به بهره‌برداریهای سیاسی از اقدامات کنفدراسیون بپردازند. جنبه دوم هدفهای سازمانهای اطلاعاتی غربی در

رابطه با جلب همکاری فعالین کنفدراسیون و گروههای کمونیست متشکله آن، استفاده اطلاعاتی از این افراد است.

کنفدراسیون و سازمانهای کمونیست ایرانی دیگر، بنا به خصالت خاص خود و فعالیتهایی که میکنند و شعارهایی که میدهند و روابط علنی و غیرعلنی که با ممالک و گروههای آسیائی و آفریقائی دارند، دارای پوششهای موجهی در برقراری ارتباط مستقیم با گروههای مورد نظر سیاستهای غربی هستند، از جانب دیگر سازمانهای اطلاعاتی مورد اشاره بنا بدلائل متعددی نیازمند و علاقمند به کسب اطلاعات کامل از درون گروههای افراطی مقیم آسیا و آفریقا و حتی آمریکای لاتین میباشند. سازمانهای مذکور در کنار کوششهای پرحاشیه‌ای که برای جلب همکاری اعضا و حتی برخی از رهبران این گروهها بطور مستقیم بعمل میآورند، در عین حال نمیتوانند تمامی اطلاعات مورد احتیاج خود در این زمینه دست یابند از طرفی عوامل خود آنها بدلیل رنگ مو، پوست، لهجه و یا وابستگی ملی و منطقه‌ای قادر به نفوذ مستقیم در گروههای آسیائی، آفریقائی و آمریکای جنوبی نیستند و یا فی‌المثل يك سرویس اطلاعاتی غربی، قصد دارد اطلاعاتی از اوضاع يك کشور کمونیستی بدست آورد و اینگونه افراد میتوانند عوامل موجهی جهت عزیمت بکشور مورد نظر و کسب اطلاعات مورد لزوم باشند. باین ترتیب آنها ناگزیر بدست زدن با اقداماتی هستند که بطور غیرمستقیم بتواند تامین کننده نیازهای اطلاعاتی آنها باشد. یکی از گونه‌های کاملاً موجه اینگونه اقدامات استفاده از افرادی است که در سازمانهای مشابه یعنی گروههای افراطی و کمونیست آسیائی یا آفریقائی فعالیت میکنند. آنها دارای پوشش و توجیه منطقی و کافی در این زمینه هستند. باین دلیل است که فعالین و گردانندگان کنفدراسیون و گروههای کمونیست ایرانی مقیم خارج از کشور، عوامل اطلاعاتی مورد علاقه سازمانهای جاسوسی بزرگ غربی و برخی ممالک کمونیست اروپای شرقی علیه کشورهای کمونیست آسیائی میباشند.

مشت نمونه خروار

در این بررسی مجال آن نیست که همه فعالین کنفدراسیون و کسانی که بنحوی در رابطه با سازمانهای اطلاعاتی غرب هستند، مورد معرفی قرار گیرند و بعلاوه کوشش آن نیست که سازمان اطلاعاتی بخصوصی را ملامت کنیم که چرا برای پیشبرد مقاصد خود از بعضی از ایرانی‌ها «جاسوس» میسازد؟

ما در خاتمه بررسیهای خود بعنوان نمونه و بمصادق «مشت نمونه خروار» وضع چند تن از آن نوع «ایرانیها» را که از معمرین و گردانندگان مشهور کنفدراسیون هستند، مورد اشاره قرار میدهیم.

در سال ۲۵۲۱ شاهنشاهی، یکی از کسانی که در خارج از کشور تحصیل کرده و گزارشاتی مبنی بر عضویت او در گروههای کمونیست و فعالیتهایش در کنفدراسیون وجود داشت، هنگام ورود بایران دستگیر و بازداشت شد. مدارک همراه او و اطلاعاتی که قبلاً دریافت شده بود نشان میداد که وی به کوبا و گینه جدید رفته است. مقارن بازداشت این شخص از سوی یکی از محافل سیاسی غربی نیز تلاشهایی برای آزادی و معافیت او از

مجازات شروع شد. محافل مذکور استدلال کرده بودند که برای کسب اطلاعاتی از داخل کوبا و برخی دیگر از ممالک امریکای جنوبی و آفریقا، شخص مورد بحث را مناسب یافته‌اند و پس از تمهید مقدماتی، همکاری او را جلب و از طریق کنفدراسیون، ویرا بداخل سازمانهای کمونیست نفوذ داده‌اند. او پس از احراز موقعیت لازم، بعنوان یکتفر کمونیست به کوبا رفته و مدتی در آنجا کار جاسوسی میکرده و بعداً به گینه‌نو فرستاده شده و در تماس با کمونیستهای آنجا قرار گرفته و حتی در روزنامه «آئینه» ارگان حزب کمونیست گینه‌نو مقالاتی نوشته و دست آورد او اطلاعاتی بوده که سازمان اطلاعاتی اداره کننده او احتیاج داشته است. از طرف مقامات ذیصلاح بتقاضاهای این محافل وقعی گذارده نشد و پرونده بمراجع قضائی ارسال گردید ولی مراجع قضائی ایران با توجه باینکه اقدامات این شخص یعنی «جاسوسی بنفع بیگانه‌ای در مملکت بیگانه دیگر بدون ارتباط با مصالح ملی ایران» جرم قانونی محسوب نمیشود و عضویت او در گروههای کمونیستی نیز صوری و عاری از جنبه‌های اعتقادی و واقعی تلقی گردید، او را از مجازات تبرئه و آزادش کردند. از آنجا که این فرد قانوناً مرتکب جرمی علیه ایران نشده، لذا مناسبتی برای ذکر نام او وجود ندارد و فقط بعنوان یک نمونه وضعیتش مورد اشاره قرار گرفت.

مهدی خان بابا تهرانی

- مهدی خان بابا تهرانی یکی از بنیانگزاران کنفدراسیون، منشعین از حزب منحل توده، موسسین سازمان انقلابی حزب توده در خارج از کشور، منشعین از سازمان انقلابی و تاسیس کننده گروه کمونیستی کادرها و بالاخره کسی که عامل برقراری ارتباط بین کنفدراسیون و سازمانهای تروریست جهانی بوده و هم‌اکنون نیز در پشت پرده کنفدراسیون را اداره میکند. شاهد مثال دیگری است.

مهدی خان بابا تهرانی نزدیک به ۲۰ سال است در اروپا زندگی میکند، تحصیلاتش ناتمام است و شغل معینی هم نداشته و ندارد. در عوض در شهرهای مختلف آلمان فدرال چند آپارتمان در اختیار دارد و در بعضی از این آپارتمانها وسائل لوکس زندگی فراهم آورده است. او عضو باشگاه گران قیمت لختی هاست. تعطیلات خود را در سواحل اسپانیا و یوگسلاوی میگذراند. طبق یک سندی که بدست آمده، هزینه‌های مکالمات تلفنی او هر ماه مبلغی بیش از یک هزار مارک آلمان میباشد. مجله دنیا ارگان حزب منحل توده در سال ۲۵۳۴ درباره مهدی خان بابا تهرانی نوشته بود که او برای انجام ماموریت مخصوصی از یک کشیش مسیحی غربی وجه قابل توجهی دریافت کرده است. در یکی از جلسات کنفدراسیون که در مونیخ تشکیل شده بود، یکی دیگر از دانشجویان پیرامون دریافتهای مشکوک مهدی خان بابا تهرانی مطالب مشروخی بیان داشت.

گزارشات دیگری حاکیست که این فرد با برخی مقامات کمونیست پرتغالی در رابطه بوده و متعاقب حوادث سال گذشته، پرتقال ناگهان باین کشور رفت و بعداً نیز با دو ژنرال پرتغالی ملاقات کرد و روزنامه‌های آلمانی هم خبر این ملاقات را بدون ذکر اسم مهدی خان بابا تهرانی منتشر کردند.

این همه رنگ عوض کردن، از این سازمان بان سازمان رفتن، به چین رفتن و بعد از

مراجعت علیه آن موضع گرفتن و با مجامع مختلف تماس گرفتن، چه ارتباطی با فعالیت در کنفدراسیون و یا تحصیل مهدی خانبابا تهرانی دارد؟ معلوم نیست. او کار دیگری میکند و وظیفه دیگری انجام میدهد...

منصور بیاتزاده

-منصور بیاتزاده ۴۰ ساله- فرزند یکی از بزرگ زمینداران سابق اراک است که ضمناً در سال ۲۵۲۱ شاهشاهی در تشکیل جبهه باصطلاح ملی در خارج از کشور نقش فعالانه داشته است. او مدتها در سمت دبیر کنفدراسیون دانشجویان ایرانی در آلمان و در جریان سیزدهمین کنگره کنفدراسیون بسمت دبیر فرهنگی و انتشاراتی آن برگزیده شده است. او سالها است که تحصیلات خود را پایان آورده ولی تا مدتها کار معین و مستمری نداشته است. وی در جلسات کنفدراسیون موضوع کشتار ورزشکاران اسرائیلی را بعنوان يك اقدام درشت مورد تأیید قرار داد و متعاقباً پلیس آلمان فنرال در صدد اخراج او از این کشور برآمد. مدتی فعالیت در این مورد ادامه داشت ولی ناگهان همه اقدامات در مورد اخراج بیاتزاده متوقف و متعاقباً بوی اجازه اقامت توام با اجازه کار داده شد.

کامبیز روستا

کامبیز روستا ۳۷ ساله برای ادامه تحصیل به اطریش رفته و بیش از ۱۶ سال است که در اروپا بسر میبرد. او ضمن آنکه نقش مهمی در فعالیتهای جبهه باصطلاح ملی در خارج از کشور بعهده دارد. از گردانندگان اصلی و غیرعلنی کنفدراسیون نیز میباشد. پایگاه فعالیتهای وی کشور اطریش است و از آنجا در رابطه با سازمانهای افراطی و تروریست عرب قرار گرفته و در سال ۱۹۷۳ میلادی با گنرنامه جعلی ابتدا به بیروت و متعاقباً به بغداد مسافرت کرده و مدتی در این کشور بسر برده است. کامبیز روستا با توجه به اینکه فارغالتحصیل شده، بکار معینی مشغول نیست و با گنرنامههای جعلی و پول بی حساب بین اروپا و کشورهای عربی و سازمانهای تروریست عرب در تردد میباشد.

ناصر افشار قتلی

ناصر افشار قتلی ۵۳ ساله! که از گردانندگان جبهه باصطلاح ملی در آمریکا میباشد، حدود بیست سال قبل در ایران کارمند بوده و با جعل ۲۲ فقره چک حدود پنج میلیون ریال اختلاس و بامریکا گریخته است. او گرداننده «نشریه ایران آزاد» یکی از انتشارات جبهه باصطلاح ملی است و در عین حال از عوامل گرداننده کنفدراسیون دانشجویان ایرانی، او تردهای مرتبی بین امریکا و اروپا دارد و همیشه در هتل های درجه يك اقامت میکند. منابع درآمد مالی و مسافرتها و ارتباطات گسترده او در اروپا و امریکا و تماس او با سازمانهای افراطی دانشجویی محل تردید و مطالعه فراوان میباشد.

مصطفی چمران

مصطفی چمران ساوهای ۴۴ ساله- این شخص یکی از موسسین سازمان دانشجویان

ایرانی در آمریکا و از بانیان جبهه باصطلاح ملی در خارج از کشور است. او از جمله اولین کسانی بود که در شهرهای سن خوزه و برکلی آمریکا گرایشات کمونیستی خود را ابراز نمود و متعاقباً در سال ۲۵۲۳ (۱۹۶۴) برای مدتی از آمریکا غیبت کرد. بعداً معلوم شد او همراه با سه نفر دیگر یکی از کشورهای عربی خاورمیانه رفته و مدتی حدود چهارماه يك دوره توأم تئوری و عملی تروریستی طی کرده و مجدداً با آمریکا برگشته است. وی پس از مراجعت با آمریکا مدتی در فعالیتهای کمونیستی، کوششهای مربوط به جبهه ملی و اقدامات کنفدراسیون مشارکت فعال داشت و سرانجام این کمونیست فعال ناگهان در سال ۱۹۷۱ «مسلمان متعصب» شد و بانجمنهای اسلامی پیوست و جبهه خود را تغییر داد. او که فارغ التحصیل رشته برق بود، با بجای گذاردن زن و فرزندش راهی لبنان شد و در شهر صور واقع در منطقه مرزی بین لبنان و اسرائیل بعنوان سرپرست يك مدرسه حرفه‌ای بکار پرداخت. محل اقامت و کار او در لبنان در منطقه تحت نفوذ فلسطینی‌ها قرار داشت.

وی در این زمان در رابطه با سازمانهای افراطی عرب فلسطینی بود و افراد عضو گروه مارکسیستهای اسلامی که از ایران، عراق و یا اروپا برای طی دوره‌های تروریستی نزد سازمانهای افراطی عرب فلسطینی اعزام میشدند، باین شخص مراجعه میکردند و او ترتیب معرفی، اقامت و آموزش و بالاخره مراجعه آنها را میداد و باین ترتیب او قادر بود مشخصات و اطلاعات کامل درباره این افراد جمع‌آوری نماید.

مصطفی چمران ساوه‌ای ضمناً تحت پوشش يك کمونیست بکشور شوروی هم مسافرت کرد و طبق اطلاع در جریان جنگهای داخلی لبنان مجدداً با آمریکا برگشت. این شخص دارای اجازه اقامت دائم در آمریکا میباشد و در مسافرتهاى او در خاورمیانه عربی، همسر و فرزندان وی در آمریکا بسر میبرند.

همانطور که اشاره گردید، ذکر اسامی همه کسانی که مانند این افراد وضعیت مبهمی دارند، موجب اطاله کلام میشود. ذکر این نمونه‌ها روی دیگر سکه کنفدراسیون را هم تا حدودی نشان میدهد.

ممکن است مجموعه بررسیهای انجام شده در مورد کنفدراسیون و ماهیت آن، موجب و انگیزه‌ای برای بخود آمدن و هدایت حرفه‌ایها و کسانی که خود را بنحوی فروخته‌اند، نباشد اما امید آنست که آن‌عه از افرادی که ناآگاهانه فریب خورده و بصورت دنباله‌رو و سمپاتیزان این گروه‌ها، در معرض خیانت بوطن و دور افتادن از مسیر طبیعی زندگی قرار گرفته‌اند، بخود آیند و تامل کنند و راه صحیح خدمت به میهن را برگزینند.